کورتەیەک لە مەڕ زمان و دەستوری فارسی

لەگەڵ راڤەو شەرحی بابەتەکان و مانای ووشە قورسەکان

بۆ ئارەزوومەندانی فێربوونی زمانی فارسی

ئامادەکردن و دانانی
حەمە کەریم عارف
2000

کورتەیەک لە مەڕ زمان و دەستوری فارسی

لەگەڵ راڤەو شەرحی بابەتەکان و مانای ووشە قورسەکان

بۆ ئارەزوومەندانی فێربوونی زمانی فارسی

ئامادەکردن و دانانی
حەمە کەریم عارف

❖ کورتەیەک لەمەڕ زمان و دەستوری فارسی
❖ ئامادەکردن و دانانی حمە کریم عارف
❖ نەخشەی بەرگ: محەمەد قادر
❖ هونەرکاری ناوەوە: کاوە فاروق
❖ پیتچنین: سەنگەر شنۆیی
❖ تیراژ: ١٠٠٠ هەزار دانە
❖ چاپی یەکەم ٢٠٠٠
❖ چاپخانەی وەزارەتی رۆشنبیریی
❖ نرخی «١٥٠» دینار
ژمارەی سپاردن (١٥٨) سالی ٢٠٠٠

بۆ ئەوانەی ئارەزووی فێربوونی زمانی فارسین

دوای ئەوەی کتێبەکەی « کورتەیەک لەسەر زمان و دەستووری فارسی » م خوێندەوە، دەمەوێ ئەو راستەیە بلێم کە ئەم کتێبە سوودێکی باشی بەو کەسانە دەگەیێنێت بەتایبەتی لە کورد زمانانە کە ئارەزووی فێربوونی فارسیان هەیە لە ماوەیەکی دیاریکراودا

د. یوسف شرەفی
سەرۆکی بەشی زمانی فارسی
کۆلێژی ئاداب
١٩٩٩/١٠/١٢

کورتەیەک لەمەڕ زمان و دەستوری فارسی

لەگەڵ راڤە و شەرحی بابەتەکان بۆ ئارەزوومەندانی فێربوونی زمانی فارسی
ئامادە کردن و دانانی حەمە کەریم عارف
۱۹۹۵

این کتاب را....
خواننده ء گرامی.
... هیچ تصور نمیکردم که زمانی به کار تهیه و تالیف کتابی درباره ء زبان و دستور بپردازم، چون میدانم علاوه بر سختی و دشواری کار که ممکن است اینجانب از پسش برنیاید، اشتغالات فراوان نیز گریبان گیرم هست و فرصت انجام دادن اثر با ارزش و بی کم وکاست را، که چشمداشت حقیر است ازم من سلب نماید.
بهرحال، هنگامیکه سازمان «کۆمەڵەی هیوای عراقی» در روز / ۱۹۹۵ ۲/۱۱ یک دوره آموزشی چهل ساعتی را برای دوستداران زبانهای فارسی، ترکی، انگلیسی... گشودند، مرا برای تدریس زبان شیرین فارسی فرا خواندند که واقعا در وهله اول دُچار شگفتگی شدم و نمیدانستم چه پاسخی به آنها بدهم. از یک سو خوشحال شدم که این افتخار بزرگ را نصیب من میگردد و البته نمیخواستم از دستش بدهم و از سوی دیگر ترس از همه جا به رویم یورش می آورد و مرا مترددد میساخت که مبادا از عهده، این کار بسیار حساس بو نیایم.. من ماندم و تصمیم گرفتن. زیر بار بروم یا خیر؟ اگر تصمیم گرفتن، کاری باشد مشکل، زبان و تدریس آن بسیار مشکل تر است. آن نیز در ظرف فقط چهل ساعت که مدتی است بسیار کوتاه، زیرا برای آموختن هر زبانی باید دست کم سه مرحله فشرده را پشت سر هم گذاشت. مرحله تدریس آواها، مرحله بررسیهای صرفی و تجزیه، که شامل بررسی کلمهها بطوری انفرادی و خارج از جمله میباشد. و مرحله بحثهای نحوی که کلمهها را در داخل

جمله و رابطه آنهارا باهم مورد بررسی قرار میدهد.

بهر حال تصمیم را گرفتم، پیش خود گفتم: ترس برادر مرگ است، بگذارش کنار... راه هر چقدر دراز و طولانی باشد به گامی آغاز می‌شود. نگذار ترس از عزم جزمت بکاهد. مهم اینست که در مدت این چهل ساعت بیشترین آموختنیهای مفید را به نو آموزان و دوستدارآن زبان پارسی بیاموزی. هرچه با خود اندیشه کردم که این مدت کوتاه با بهترین وجه استثمار کنم، بدین نتیجه رسیدم که راهی نیست جز اینکه هر دو مرحله اول و دوم ذکر شده را بطوری فشرده باهم آمیخته و مطالب نحوی را، جز حداقلش به فراموشی بسپارم.

اینک پس از چهل ساعت کار کردن جدی و مطالعه منابعی که در دست بوده‌اند، این اثر کم ارزش و ناقابل بصورت عجولانه‌ای فراهم گشته است، که یقین دارم از نقایص و لغزشها و عیبها خالی نمی‌باشد. امید است که صاحب نظران و دانشگران و فضلا با نظرات و انتقادات و پیشنهادات خویش مرا یاری دهند و کتاب را غنی و نقایص آنرا بر طرف سازند و مرا منتبار خویش سازند.

در خاتمه امیدوارم که این اثر راهی به دهی برده باشد و راهنمای قابل اعتمادی باشد برای دوستداران زبان پارسی و همهء علاقه‌مندان به آموختن آن.

موفق باشید
حمه‌کریم عارف
١٩٩٥/٣/٢٤

بنام خدا
ای نام تو بهترین سرآغاز
بی نام تو نامه‌کی کنم باز
ای یاد تو مونس روانم
جز نام تو نیست بر زبانم
هم قصه ء نا نموده دانی
هم نامه ء نانوشته‌خوانی
از ظلمت خود رهاییم ده
با نور خود آشناییم ده
«نظامی»

توضیحات

* حکیم نظامی گنجه‌ای از شاعران بزرگ ایران است که در قرن ششم هجری قمری زیسته‌است.

نام: ناو — مونس: یار، هاونشین، هاوددم
بهترین: باشترین — جز: جگه له
سرآغاز: سه‌ره‌تا — زبان: زمان
نامه: کتیب — نانموده: نهێنی
کنم باز: بکه‌مه‌وه — از ظلمت خود: له تاریکی و خۆپه‌سندی و خۆپه‌رستی رزگارم بکه.

مختصری در مورد دستور زبان فارسی و الفبای آن.

* دستور زبان چیست؟

– دستور زبان، دانشی است که به ما درست گفتن و درست نوشتن را می‌آموزد. دستور زبان معمولا در دو بخش مورد بحث و بررسی قرار میگیرد:

۱– بحث صرفی «تجزیه»
۲– بحث نحوی «ترکیب»

بحث حرفی «تجزیه»

اگر کلمه را در خارج از جمله به طوری انفرادی مورد بحث و گفتگو قرار دهیم، می‌گوییم کلمه را تجزیه کرده‌ایم.

بحث نحوی «ترکیب»

اگر کلمه را در داخل جمله و رابطه آنهـا را باهم که معنی و مفهوم واحـدی به ذهن القـا ء می‌کند در نظر بگیـریم می‌گـوییم بحث نحـوی «ترکیب» صورت گرفته است.

حالا به جمله ء زیر توجه کنید که چگونه آنرا تجزیه و ترکیب می‌شود.

زندگي کوشش است.

تجزیه	ترکیب
زندگی: اسم صریح، حاصل مصدر مفرد، معنی، مشتق	نهاد، مسند الیه
کوشش: اسم صریح، اسم مصدر مفرد، معنی، مشتق	مسند
است: فعل ربطی مضارع اخباری سوم شخص مفرد	رابطه

هر زبان برای گفتن و نوشتن نیـازمند به واژه‌هایی است. هر واژه نیـز از تعـدادی حروف تشکیل یافتـه است. در زبان فـارسی تعداد «۳۳» حرف بکار میرود که عبارتند از

آ - ء - ب - پ - ت - ث - ج - چ - ح - خ - د - ذ - ر - ز - ژ - س - ش - ص - ض - ط - ظ - ع - غ - ف - ق - ک - گ - ل - م - ن - و - هـ - ی.

از این ۳۳ حرف، حرفهای: ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق، مخصوص زبان عربی است که وارد زبان فارسی گشته است.

و حرفهای: پ، چ، ژ، گ ویژه ء زبان فارسی است.

بقیـه ء حرفها بین زبان فـارسی و عربی مشـترک است. الفبـای فـارسی دارای چهار شکل است.

۱- مفرد مثل (ب)
۲- اول مثل (بـ)
۳- وسط مثل (ـبـ)
٤- آخر مثل (ب)

وشش حرف «د،ر،ز،ژ،ذ،و» به صورت مفرد نوشته‌می شوند

یادآوري

۱ - واو معدّوله: حرف «و» گاهی نوشته می‌شود ولی خوانده نمی‌شود و آنـــــرا «واو معدوله» می‌گویند. مانند: خواب = خاب. خوار= خار. خویش= خیش

پیش از «واو معدوله» همیشه حرف «خ» و پس از آن یکی از حرفهای ا، و،ر، ز، ش، ن، هـ، ی می‌آید. مانند:

اگر پس از «واو معدوله» حرف «الف» بیاید، «واو» به صدای «الف» خوانده می‌شود. مانند: خواب = خاب.

اگر پس از آن «ی» قرار بگیرد «واو» به صدای «ی» خوانده می‌شوده. مانند:

خویش = خیش.

۲ - های ملفوظ و غیر ملفوظ

آ - «هـ» ملفوظ آنست که نوشته و خوانده می‌شود، در اول و میانه و آخر کلمه در می‌آید. مانند: هوش. شهر، گاه.

ب - «هـ» غیر ملفوظ آنست که نوشته می‌شود اما خوانده نمی‌شود و فقط در آخر کلمه در می‌اید. مانند: زنده، مرده، خنده، تشنه، گرسنه، گریه.

ج - حرف «ة» که ویژه، واژه‌های عربی است، در زبان فارسی گاهی مانند «هـ» غیر ملفوظ نوشته و خوانده می‌شود. مانند: جمله، نقشه، خیمه.

و گاهی بصورت «ت» نوشته و خوانده می‌شود. مانند: مرحمت، تسلیت، عزت:

د - کلماتی را که به «هـ» غیر ملفوظ ختم می‌شوند، هرگاه «ی» مصدری به آنها افزوده شود «هـ» به «گ» بدل می‌شود. مانند:

زنده = زندگی. تشنه = تشنگی. گرسنه= گرسنگی.

هـ - کلمه‌ای که به «هـ» غیر ملفوظ پایان یابد هرگاه به کلمه، دیگری اضافه شود علامت همزه روی «هـ» گذارده می‌شود و به این صورت نوشته می‌شود.

کرده، او. گفته، من. نوشته، شما.

توضیحات

دانش «دانش»: زانست

گفتن «گۆفتەن»: ووتن
نوشتن «نیڤێ شتەن» نووسین.
می‌آموزد «می‌ئاموزەد»: فێردەکا
زبان «زەبان»: زمان
بخش «بەخش»: بەش
برسی «بەررێسی»: باس، لێکۆڵینەوە
زندگی «زێندەگی»: ژیان
واژە «ولژە»: ووشە
نیازمند «نیازمەند»: پێویست
بکار میرود «بێکار می‌رەوەد»: بەکار دەبرێ
ویژە «ویژە»: تایبەت
خواب «خاب»: خەو
خوار «خار»: زەلیل و داماو
خویش «خیش»: خزم، خۆیش
خواندن «خاندەن»: خوێندن
مانند «مانەند»: وەکو
گاهی «گاهی»: هەندێ جار
گاه «گاه»: جار
نوشته می‌شود «نوشته می‌شەوەد»: دەنووسرێ
پیش «پیش»: پێش
پیشوند «پیشوەند»: پێشگر
می‌آید «می‌ئایەد»: دێ
آخوند «ئاخوند»: مەلای شیعە
خواهش «خاهش»: تکا
پس «پەس»: پاش
پسوند «پەسوەند»: پاشگر
صدا «سێدا»: دەنگ
میانه «میانە»: ناوەڕاست
تشنه «تێشنە» تینو
گرسنه «گۆرۆسنە»: برسی

تشنگی «تینشنیگی»: تینویتی
گرسنگی «گورسنەگی» برسیتی
پایان «پایان» : کۆتایی
پایان یابد « پایان یابەد» : کۆتایی بێ
بدین صورت « به دین سورەت» : بەمجۆرە
صورت «سورەت» : دەم و چاو
پارسی « پارسی» : فارسی
کدام «کودام» : کامە

تمرینها

۱- الفبای زبان فارسی چند حرف است؟
۲- الفبای ویژهء زبان فارسی چند حرف است؟
۳- الفبای مشترک زبان پارسی و عربی کدام است؟
٤- الفبای مخصوص زبان عربی کدام است؟

جمله

انسان همیشه مقصود خود به صورت جمله بیان می‌کند. هر گاه کلماتی چند کنار هم قرار بگیرند و معنی و مفهومی را برسانند آنرا جمله نامند. مانند: آزاد آمد.

کردستان عزیز، میهن ماست.
چهل سال درس خواندم در نزد روزگار
تا گشت روزی من سیه و موی من سفید

جمله از نظر محتوا و موضوع بر دو نوع است:

۱- جمله فعلیه:

آنست که دارای فعل تام باشد. مانند

دیروز	آزاد	نوزاد را	در خیابان	دید
قید	فاعل	مفعول	متمم فعل	فعل تام

جمله، اسمیه:

آنست که دارای فعل ربطی باشد. مانند:

دل آینه دلهاست.

خدا	از دلها	آگاه	است
مسندالیه	متمم فعل	مسند	رابطه

جمله از نظر ساختمان به سه قسمت تقسیم می‌شود:
۱- جمله ساده
آنست که دارای یک فعل باشد و معنی و مفهومی را برساند. مانند:
مارگزیده، از ریسمان سیاه و سفید **می‌ترسد.**
سرم **درد می‌کند.**
۲- جمله، ناقص:
آنست که معنی آن تام و کامل نباشد. ونیاز به فعلی دارد تا معنی آن کامل شود.
اگر زبان **بایستد....**
۳ - جمله مرکب:
آنست که بیش از یک فعل داشته باشد. مانند:
چو باز آمدم، کشور اسوده دیدم «سعدی» (آمدم) و (دیدم) هردو فعل هستند.
یاداوری:
در جمله، بالا بیش از یک فعل وجود دارد و دو نوع جمله نیز وجود دارد. یکی را جمله، پایه و دیگری جمله، پیرو می‌گویند.
جمله پایه:
انست که غرض و مقصود اصلی گوینده را برساند.
جمله پیرو:
آنست که برای تکمیل جمله، پایه می‌آید.
در جمله بالا:
چو باز آمدم. جمله، پیرو است
کشور اسوده دیدم. جمله، پایه است.
توضیحات
رساندن «ڕەساندەن»: گەیاندن
معنی و مفهوم «مەعنا و مەفهوم» : واتاو چەمک
آمد «ئامەد» : هات
میهن «میهەن» : وڵات، نیشتمان
مو « موو» : قژ
سیه، سیاه «سیاه» : ڕەش

سفید «سێفید» : سپی
روز «روز» : ڕۆژ
خیابان « خیابان» :شەقام
دید « دید» :بینی
آینه « ئاینه» : ئاوێنه
دل « دێل» : دڵ
مارگزیده «مارگەزیده» : مارانگەسته
ریسمان «ریسمان» : گوریس، پەت
میترسد « میتەرسەد» : دەترسێت
سر درد « سەر دەرد» : ژانه سەر
بایستد « بیەستەد» : بوەستێ بێ نیستەد
بیش « بیش» : زۆر، زیاد
بیشتر « بیشتەر» : زۆرتر، زیاتر
کشور « کێشوەر» : وڵات
جمله، پایه «جۆملێ ێی پایه» : شارسته
جمله، پیرو «جۆملێ ێی پەیرەو» : پارسته
آسوده «ئاسووده» :ئارام، هێدی، ئاسوده
داستان « داستان» : چیرۆک
پرسش «پۆرسش» : پرسیار
سپس « سێپەس» : پاشان
پاسخ «پاسۆخ» : وەڵام
درست « دۆرۆست» : راست
چرا « چێرا» : بۆچی
بزرگ «بۆزۆرگ» : گەوره
کند «کۆند» : خاو، سست
رشد «ڕۆشد» : گەشه کردن، زیاد کردن
خیلی زود « خێلی زود» : زۆر زوو
کنار « کێنار» : تەنیشت، پاڵ ، کەنار، رەخ
مادر « مادەر» : دایک
پس «پەس» : ئەدی، کەواته

شما «شۆما» : ئێوه، تۆ
خندیدن « خەندیدەن» پێکەنین
حرف « حەرف» : قسه
گوش کردن «گوش کەردەن» : گوێ گرتن
رسیدن « رێسیدەن» : گەیشتن
آن « ئان» : ئەوه
این « ئین» : ئەمه
قد « قەد» : بالا، بەژن
ناگهان « ناگەهان» لەپڕ
غول «غوول» : دێو
بلند « بۆلەند» : بەرز
ساختمان «ساختمان» : بینا
بچه «بەچێ» زارۆک، منداڵ
چطوری « چ تەوری» : چۆن
می‌سازد «می‌سازەد» : دروست دەکا
دیگر «دیگەر» : ئیدی
آدم «ئادەم» : بنیادەم، مرۆڤ

تمرین

داستان زیر را بخوانید و جمله‌هایی که در ان بکار رفته‌است جدا کنید.

چرا آدم بزرگها بزرگ نمی‌شوند؟

از : مژگان شیخی

سارا دلش می‌خواست خیلی زود بزرگ شود. هر روز کنار مادر می‌ایستاد و می‌گفت:

- مادر، پس من کی اندازه شما می‌شوم؟

مادر می خندید و می‌گفت:

- باید صبر کنی، به حرفهایم گوش کنی، تا وقتش برسد.

آن روز سارا کنار مادر ایستاده بود، قدش را با مادر مقایسه می‌کرد. ناگهان پرسید:

- مادر شما چرا بزرگ نمی‌شوید؟

راستی آدم بزرگها چرا بزرگ نمی‌شوند؟

اگر همه تا آخر عمر رشد می‌کردیم، به اندازه، غول می‌شدیم. قدمان به بلندی یک ساختمان می‌رسید. ولی رشد فقط تا سن «۲۰» بیست سالگی است. هر بچه‌ای که به دنیا می‌اید، تا دو سالگی به سرعت رشد میکند، بعد از دو سالگی رشدش کند می‌شود، بعد دوباره در سن ۱۲-۱۳ سالگی بسرعت بزرگ می‌شود. شاید بپرسی چطوری؟

رشد به وسیله هورمون انجام میگیرد. هورمونها موادی هستند که در بدن ساخته می‌شوند. بدن فقط تا سن بیست سالگی این هورمونها را می‌سازد. بعد از آن دیگر این هورمون ساخته نمی‌شود، به همین خاطر آدم بزرگها دیگر بزرگ نمی‌شوند.

پرسشها

۱- سارا، دلش چه میخواست؟
۲- چرا آدم بزرگها، بزرگتر نمی‌شوند؟
۳- رشد بدن به چه وسیله‌ای انجام میگیرد؟
٤- بچه، در چه سالی بسرعت رشد میکند و کی رشدش کند میشود؟

* * *

مصدر «چاوگ»

مصدر آنست که انجام دادن کار، یا بیان حالتی را، بدون آنکه زمان و شخص در آن منظور باشد، بنماید. علامت آن « دن» یا «تن» است، که اگر «ن» را از آخرش برداشته شود، فعل ماضی ساده به دست آید.

مانند:

دیدن - ن= دید		خوردن - ن = خورد
خریدن - ن = خرید		بردن - ن= برد
فروختن - ن = فروخت		نوشتن- ن= نوشت

اقسام مصدر

۱- مصدر اصلی: «چاوگی بنجی»

آنست که در اصل مصدر باشد. اگر به ریشه، فعل ماضی مطلق «ن» افزوده شود، مصدر اصلی به دست میاد و علامت آن « دن» یا «تن» است.

بدین پنج روز اقامت مناز
باندیشه تدبیر رفتن بساز «سعدی»

۲ - مصدر جعلی «ساختگی»: چاوگی دەستکرد و دروستکراو.
آنست که در اصل مصدر نبوده است، بلکه با افزودن «یدن» به آخر کلمهء فارسی یا عربی بدست امده است. مانند:
فهم+ یدن = فهمیدن. جنگ + یدن = جنگیدن
ناز+ یدن = نازیدن رقص+ یدن = رقصیدن
۳- مصدر بسیط «ساده»: آنست کەبیش از یک کلمه نباشد. مانند:
سوختن، آموختن، پختن آمدن.
زمَن عاشقی باید **آموختن** - که هرگز نمینالم از **سوختن** «حافظ»
٤- مصدر مرکب:
آنست که بیش از یک کلمه باشد. مانند:
دوست داشتن، گوش دادن. راه رفتن.
منم که شهرهء شهرم به **عشق ورزیدن**
منم که دنیا نیالودەام به **بد دیدن** «حافظ»
٥- مصدر مرخم یا مخفف:
آنست که «ن» مصدری از آخر آن برداشته شود ولی همچنان دارای معنی مصدری باشد. مانند:
از **نشست و برخاست** با بدان بپرهیز
از **رفت و آمد** خسته شدەام.
٦- مصدر دومی:
بعضی از افعال درزبان فارسی دو مصدر دارند مثل: (خفتن، خوابیدن) (رستن، روئیدن)، (گشتن، گردیدن).
توضیحات
شاید «شایەد» : رەنگە، لەوەیە، شایەد
برداشته شود « بەرداشته شەوەد» : هەڵبگیرێ، لابرێ
دیدن « دیدەن» : دیتن
فروختن «فروختەن» : فرۆشتن
خریدن «خەریدەن» : کڕین
خوردن « خۆردەن» : خواردن
بردن «بۆردەن» : بردن
افزوده شود «ئەفزوده شەوەد» : زیاد بکرێ، اضافه

مناز «مەناز» : مەنازێ
اندیشه « ئەندیشە» : بیر
رفتن « رەفتەن»: رۆیشتن
نباشد « نەباشەد» نەبێ
سوختن « سوختەن» : سوتان
آموختن « ئاموختەن» : فێر بوون
پختن «پۆختەن» : لێنان بۆ خواردن
باید «بایەد» دەبێ، پێویستە
نمینالم «نێمی نالم» : نا نالێنم
دوست داشتن «دوست داشتەن»: خۆش ویستن.
راه «راه» : رێ
شهره «شۆهرە» بە نامێ
شهر «شەهر» : شار
عشق ورزیدن «عێشق وەرزیدەن» :ئاشقێتێ
بد دیدن « بەد دیدەن» : خراپ دیتن
نیالوده‌ام «نەیالودەئەم» : نەم لەوتاندووە
رفت و آمد «رەفت و ئامەد» : هاتوچۆ
خسته « خەستە» : ماندوو
بدان «بەدان» : خراپان
بپرهیز «بێپەرهیز» : پارێز بکە
نشست و برخاست «نێشەست و بەرخاست» هەڵسوکەوت.
خر « خەر» : گوێدرێژ
پوست «پوست» : پێست
شیر «شیر» : شێر
پیدا کرد «پێیدا کەرد» : دۆزی‌یەوە، پەیدای کرد
پوشید «پوشید»: پۆشی، لەبەری کرد
ده « دێه» : دێ
مردم «مەردۆم» : خەڵکی
همه «هەمێ» : هەموو ان
پشت «پۆشت» : پشت

بار «بار» : بار
شنیدند «شێنیدەند» : ژنەوتیان، گوێیان لێ بوو
دانستند «دانێستەند» : زانیان
پالان «پالان» : کورتان، کوپان، پالان
عرعر خر «عەرعەرێ خەر» زەڕەی کەر.

تمرین

حکایت زیر را بخوانید و فعلهایی را که در آن بکار رفته مشخص کرده و سپس آنها را به مصدرشان برگردانید.

خر در پوست شیر

خری پوست شیری پیدا کرد. آنرا پوشید و گمان کرد که شیر شده است. روی به ده آورد، مردم همه فرار کردند. خر خوشش آمد و پیش خود گفت: دیگر کسی جرأت نمی‌کند بار به پشت من بگذارد. لذا آسوده زندگی خواهم کرد. بهتر است نعره‌ی هم بکشم که بیشتر بترسندو آوازش را سر داد.

مردمان ده همینکه عرعر خر را شنیدند، دانستند که شیر نیست. آمدند. پوست شیر را از پشتش برداشتند و پالان بر دوشش گذاشتند.

پرسشها

۱ - چرا، خر روی به ده آورد؟
۲- خر، برای چه نعره کشید؟
۳- نویسنده چه منظوری در پشت این حکایت نهاده و چه پندی به ما میدهد؟

* * *

ملاحظاتی چند درباره مصدر و تغیرات در فعل امر و مشتقات آن:

همیشه قبل از علامت مصدر، یکی از یازده حرف «زمین خوش فارس» یا « شرف آموزي سخن» میاید و این حروف بیشتر در فعل امر و مشتقات آن به قرار زیر تغییر میکنند:

۱- «ز» به حال خود باقی میماند.

مصدر	فعل امر
زدن «لێدان	بزن

۲- «م»: حذف می‌شود.

مصدر	فعل امر
آمدن «نامەدەن» هاتن	بیا

یاد اوری: از حروف «ز» و «م» بیش از این دو ساخت یافت نمی‌شود.

۳- «ی» حذف می‌شود

مصدر	فعل امر
تابیدن «تابیدەن» پرشنگدان	بتاب
رسیدن « رێسیدەن» : گەیشتن	برس
پاشیدن «پاشیدەن» : پرژان	بپاش

استثناء

آفریدن «ئافەریدەن» خولقاندن.	بیافرین
گزیدن «گۆزیدەن» هەلبژاردن	بگزین
چیدن «چیدەن» : هەلچنین.	بچین
دیدن «دیدەن» : بینین	ببین

٤- «ن» به حال خود باقی میماند

مصدر	فعل امر
کندن «کەندەن» هەلکەندن	بکن
راندن «راندەن» : ئاژۆتن	بران
خواندن «خاندەن» خوێندن	بخوان

۵- « خ» به «ز» بدل شود.

مصدر	فعل امر
بیختن «بیختەن» : لە بێژینگدان	ببیز
نواختن « نەواختەن» سازلێدان	بنواز
انگیختن «ئەنگیختەن» وروژاندن، هاندان	بینگیز

استثناء

شناختن «شێناختەن» ناسین	بشناس
فروختن «فروختەن» : فرۆشتن	بفروش
گسیختن «گۆسیختەن» : پچران	بگسل
پختن «پۆختەن» : لێنان	بپز

در مصدر «پختن» اگر چه « خ» به «ز» بدل شده‌است ولی چون در اصل کلمه تغییر حاصل شده، جزو مستثنیات محسوب شده.

۶- «و» به «الف» بدل می‌شود و بعد از ان بیشتر «ی» افزوده می‌شود.

مصدر	فعل امر
ستودن «ستوده‌ن» ستایش کردن	بستای
پیمودن «پێیموده‌ن» پێوان، رێکردن	بپیمای
اندودن «ئه‌ندوده‌ن» سواغ دان	بیندای
نمودن «نێموده‌ن» نواندن	بنمای
آلودن «ئالوده‌ن» له‌وتاندن، تێکه‌ڵ کردن	بیالای

استثناء

مصدر	فعل امر
بودن «بوده‌ن» بوون	باش
غنودن «غۆنوده‌ن» پاڵکه‌وتن	بغنو
درودن «دۆروده‌ن» دروێنه	بدرو
شنودن «شێنوده‌ن» بیستن	بشنو

۷ - «ش» اگر بعد از الف بیاید به «ر» بدل شود:

مصدر	فعل امر
انگاشتن «ئێنگاشته‌ن» خه‌یاڵکردن	بینگار
پنداشتن «پێنداشته‌ن» خه‌یاڵکردن	بپندار
گذاشتن «گۆزاشته‌ن» دانان	بگذار
داشتن «داشته‌ن» هه‌بوون	دار

در فعل امر «داشتن» امروز به جای «دار»، «داشته باش» به‌کار برده می‌شود.

«ش» اگر پس از الف نباشد، قاعده، کلی ندارد.

مصدر	فعل امر
رشتن «رێشته‌ن» رشتن.	بریس
گشتن «گه‌شته‌ن» گه‌ڕان	بگرد
نوشتن «نوێشته‌ن» نوسین	بنویس
کشتن «کوشته‌ن» کوشتن	بکش

۸- «ف» به «ب» تبدیل می‌شود:

مصدر	فعل امر
یافتن «یافتەن» دۆزینەوە	بیاب
تافتن «تافتەن» پرشنگدان	بتاب
شتافتن «شیتافتەن» خێراکردن	بشتاب
فریفتن «فەریفتەن» خەڵەتاندن	بفریب
روفتن «روفتەن» ماڵین	بروب

استثناء

مصدر	فعل امر
پذیرفتن «پەزیرۆفتەن» پێشوازی کردن	بپذیر
شکافتن «شـیکافـتـەن» دران ندن یان قـەڵاشتن ، درزتێ بوون	بشکاف
رفتن «رەفتەن» رۆشتن	برو
خفتن «خۆفتەن» خەوتن	بخفت
کافتن «کافتەن» درز بردن	بکاو

۹- «الف» حذف می‌شود

مصدر	فعل امر
ایستادن «ئیستادەن» وەستان	بایست
فرستادن «فرستادەن» ناردن	بفرست
افتادن «ئۆفتادەن» کەوتن	بیفت
نهادن «نیهادەن» دانان	بنه

استثناء

مصدر	فعل امر
دادن «دادەن» دان	بده
ستاندن «سیتاندەن» سەندن	بستان

۱۰ - «ر» به حـال خـود باقی می‌مـاند و گـاهی پیش از آن الــف؟!! می آید.

مصدر	فعل امر
آوردن «ئاۆردەن» هێنان.	بیاور
آزردن «ئازۆردەن» ئازار دان	بیازار
سپردن «سیپۆردەن» سپاردن	بسپار

خوردن «خۆردەن» خواردن	بخور

استثناء

مصدر	فعل امر
مردن «مۆردەن» مردن	بمیر
بردن «بۆردەن» بردن	ببر
کردن «کەردەن» کردن	بکن

در «بردن» اگرچه «ر» به حال خود باقی مانده ولی چون در اصل کلمه تغییر حاصل شده است، جزء مستثنیات محسوب گردیده است.

۱۱- «س» اگر ماقبل آن مضموم باشد به «و» بدل میشود و گاهی بعد از آن «ی» افزوده میشود.

مصدر	فعل امر
جستن «جۆستەن» گەڕان، تاقیب	بجوی
شستن «شۆستەن» شۆردن	بشوی
رستن «رۆستەن» روان، چەکەرە کردن	بروی

و چون ماقبل «س» مضموم نباشد در چهار مثال زیر به «ه» بدل گردد.

کاستن «کاستەن» کەم کردن	بکاه
رستن «رەستەن» رزگار بوون	بره
خواستن «خاستەن» ویستن	بخواه
جستن «جەستەن» رزگار بوون	بجه

و در هشت مثال حذف شود:

زیستن «زیستەن» ژیان	بزی
دانستن «دانیستەن» زانین	بدان
پیراستن «پیراستەن» ڕێک و پێک کردن	بپیرای
گریستن «گیریستەن» گریان	بگری
آراستن «ئاراستەن» رازانەوە	بیارای
مانستن «مانیستەن» لێچوون	بمان
توانستن «تەوانیستەن» توانین	بتوان
یارستن «یارەستەن» یارمەتی دان	بیار

فعل امر «ماندن» و «مانستن» در صورت یکسانند ولی در معنی مختلفند، مانند

در خانه میماند « له ماڵەوە دەمێنێتەوە»
به پدرش می‌ماند «له بابی دەچێ»

* * *

فعل «کنش»

فعل: کلمه‌ایست که بر وقوع کاری در یکی از زمانهای گذشته «ماضی» اکنون «حال» و آینده «مستقبل» دلالت کند. مانند:

۱- عبدالله گوران از مردم سلیمانیه بود.	گذشته
۲- زمین به دور خورشید میگردد .	اکنون
۳- آزاد خواهد رفت	آینده

بنا به تعریف بالا هر فعل باید در برگیرنده سه مفهوم اصلی باشد:
۱- کار یا حالت
۲- زمان
۳- شخص «انجام دهنده کار»

مانند فعل «رفت» که هر سه مفهوم بالا را در بردارد.
۱- رفتن کار و حالت.
۲- مفهوم زمان در این فعل «گذشته» است.
۳- معنی شخص نیز چنانکه از معنای فعلی پیداست «او» میباشد.

بطوریکه از تعریف فعل آشکار شد، یکی از مفهومهای اصلیش، شخص انجام دهنده، کار است که فعل به آن نسبت داده میشود. این اشخاص در زبان فارسی به شش صورت ظاهر میشوند و آنها را ضمایر شخصی گویند.

	مفرد	جمع
اول شخص «گوینده» متکلم	مَن	ما
دوم شخص «شنونده» مخاطب	تو	شما
سوم شخص «غائب»	او، وی	ایشان، آنها

مفرد ــ من رفتم. تو رفتی. او رفت
جمع ــ ما رفتیم. شما رفتید. ایشان رفتند.
در اینجا بحثی از شناسه به‌میان بیاید.

* * *

اقسام فعل از نظر زمان

فعل از جهت زمان بر سه قسم است.
۱- فعل گذشته «ماضی»
۲- حال «مضارع»
۳- آیندهٔ «مستقبل»

فعل ماضی:

آنست که بر واقع شدن کاری در زمان گذشته دلالت کند. مانند:
مفرد ــ من آمدم. تو آمدی. او آمد
جمع ــ ما آمدیم . شما آمدید. ایشان آمدند.

فعل ماضی پنج نوع است:

۱- ماضی مطلق «ساده»
آنست که بر روی دادن کاری در گذشته دلالت کند. طرز ساخت:
مصدر - ن = ماضی مطلق.
مفرد ــ خریدم. خریدی. خرید
جمع ــ خریدیم. خریدید. خریدند.

۲- ماضی استمراری
آنست که دلالت می کند بر روی دادن کاری در زمان گذشته بطوری مستمر، و علامت آن «می» یا «همی» است که به اول ماضی مطلق افزوده میشود.
طرز ساخت: (می یا همی)+ مصدر - ن= ماضی استمراری
می+ خواندن - ن = می‌خواند
مفرد ــ می‌خواندم. می‌خواندی. می‌خواند
جمع ــ می‌خواندیم. می خواندید. می‌خواندند.

۳- ماضی نقلی:
أ - ماضی نقلی قریب:
بر کاری دلالت میکند که کاملا نگذاشته است و اثر آن هنوز باقی است. مانند: پدرم خوابیده است.
ب - ماضی نقلی بعید: طرز ساخت (مصدر-ن)+ه+ (شناسه‌های ام-ای، است، ایم، اید، اند)
بر کاری دلالت میکند که کاملا گذشته است و اثری از آن باقی نمانده است. مانند: این کتاب را خوانده‌ام.

طرز ساخت:
مصدر - ن + ه + یکی از ساختهای فعل معین «است» = ماضی نقلی
خوابیدن - ن+ ه+ است= خوابیده است.
مفرد ــ خوابیده‌ام. خوابیده‌ای. خوابیده است.
جمع ــ خوابیده‌ایم. خوابیده‌اید. خوابیده‌اند.
٤- ماضی بعید:
آنست که زمان روی دادن آن دور باشد و بکمک یان به کمک «بودن» صرف میشود.
طرز ساخت: مصدر - ن+ه+ بود= ماضی بعید
زدن- ن+ه+ بود+ شناسه= زده بود
مفرد ــ زده بودم. زده بودی. زده بود
جمع ــ زده بودیم. زده بودید. زده بودند.
٥- ماضی التزامی:
آنســت که روی دادن کار را در گذشته به طور شک و تردید یا امید و آرزو ومانند اینها بیان کند:
طرز ساخت:
مصدر- ن+ه+ باش+ شناسه= ماضی التزامی
آمدن - ن+ه + باشم= آمده باشم.
مفرد ــ شاید آمده باشم. شایده آمده باشی. شاید آمده باشد.
جمع ــ شاید آمده باشیم. شاید آمده باشید. شاید آمده باشند.
توضیحات
متن «مەتن» : دەق
این «ئین» : ئەمە
آن «ئان» : ئەوە
گذشته «گوزەشتە» رابردوو
سردار «سەردار» گەورە، سەرۆک
رسیدی «رێسیدی» : گەیشتی
روزی «روزی» رۆژێک
دشمن «دۆشمەن» : دژمن
گریختن «گوریختەن» : هەلاتن

پناه «پەناه»: پەنا
خرابه « خەرابە»: کەلاوە
ناگاه «ناگاه» : لەنکاو
چشم «چێشم» : چاو
مور، مورچێ «مور» : مێروله
دهن، دهان «دەهەن» : دەم
سنگین «سەنگین» : قورس
سنگ «سەنگ» : بەرد
زمین «زەمین» : زەوی
دنبال «دونبال»: دوا
بار «بار» : جار
جدا کنید «جۆدا کۆنید» جیای بکەنەوه
شاید « شایەد» لەوەیه
طرز ساخت «تەرزێ ساخت» : چۆنێتی دروستکردن
روی دادن «روی دادەن» : روودان
کمک «کۆمەک» : کۆمەک، یارمەتی
کنش «کۆنش» : کار، فرمان
واکنش «واکۆنش» : کاردانەوه
اکنون «ئەکنون» : ئێستا
آشکارا «ئاشکارا»: ئاشکرا
اندیشه «ئەندیشە» : فکر
باز «باز» : دیسان

تمرین

این متن را بخوانید و فعلهای گذشته، آن را جدا کنید.

«سرداری»

از سرداری پرسیدند، چگونه به سرداری رسیدی؟
پاسخ داد:
روزی از دشمنان گریخته بودم و به خرابەی پناه بردم و در سر انجام کارم اندیشه میکردم. ناگاه چشمم به موری افتاد که دانەای بزرگتر از خود به دهان گرفته بود و از دیوار بالا می‌رفت و چون به نیمه، راه میرسید، دانه،

سنگین به زمین می‌افتاد. مور، بار دیگر به دنبال دانه می آمد و آنرا از همان راه به بالا میکشید. شصت و هفت بار دانه فرو افتاد و مور از کوشش باز نایستاد تا سرانجام به مقصود خود رسید و دانه را به بالای دیوار رسانید. با خود گفتم «من از مور کمتر نیستم» بدین جهت تا به مقصود نرسیدم، دست از کوشش برنداشتم.

پرسشها

۱- سردار، اصرار ورزیدن را از کی آموخت؟

سردار، چرا به خرابه پناه برده بود؟

۳- سردار، چگونه به مقصود رسید؟

* * *

فعل مضارع و اقسام آن

فعل مضارع آنست که بین حال و آینده مشترک باشد و پیش آز آمدن حالتی یا انجام شدنِ کاری در زمان حال یا آینده بیان نماید. مانند:

اکنون می‌روم.

فردا، کتاب را برایت می‌فرستم

فعل مضارع بر دوگونه است:

۱- مضارع اخباری:

آنست که کار را به صورت خبر یقین بیان کند، مانند: درسهایم را می‌خوانم.

طرز ساخت:

می+ بن مضارع + ضمایر فاعلی «م، ی، د، یم، ید، ند» = مضارع اخباری

مضارع اخباری از مصدر شنیدن، چنین صرف می‌شود.

می+ شنو+ م = می‌شنوم

مفرد ـــ می+شنو+م = می‌شنوم

می+شنو+ی= می‌شنوی

می+ شنو+د = می‌شنود

جمع - می+شنو+ یم = می‌شنویم

می+ شنو+ ید= می‌شنوید

می+ شنو+ ند= می‌شنوند

طرز ساخت (بن مضارع) از مصدر: فعل امر- بـ = بن مضارع
۲- مضارع التزامی:
آنست که کار را به صورت شک و تردید و خواهش بیان کند. شاید او را ببینم.
طرز ساخت:
بـ+ بن مضارع + ضمایر فاعلی = مضارع التزامی
مضارع التزامی از مصدر «دیدن» چنین صرف میشود:
بـ+ بین+م،ی،د،یم،ید، ند= مضارع التزامی
مفرد ــ ببینم. ببینی. ببیند
جمع ــ ببینیم. ببینید. ببینند.

فعل مستقبل «اینده»

آنست که انجام گرفتن کار را فقط در زمان آینده بیان کند.
طرز ساخت:
ساختهای فعل کمکی « خواستن + ماضی ساده = فعل اینده.
مفرد ــ خواهم رفت. خواهی رفت. خواهد رفت.
جمع ــ خواهیم رفت. خواهید رفت. خواهند رفت.

توضیحات

آنست «ئانه‌ست» : ئه‌وه‌یه
اکنون «ئه‌کنون» : ئێستا، ئهو
فردا «فه‌ردا» : سبه‌ی
گونه : «گونه» : جۆر
بن «بۆن» : ره‌گ
شنیدن «شێنیده‌ن» : بیستن
خواهش «خاهش» : تکا
صرف میشود : «سه‌رف می‌شه‌وه‌د» گه‌ردان ده‌کرێ.
فعل کمکی «فیعلی کۆمه‌کی» فرمانی یاریده‌ده‌ر
سیب «سیب» :سێو
کوچولو «کوچولو» : بچوک
گرد «گێرد» : خڕ، بازنه‌یی
خانه «خانه» : ماڵ، هێلانه

سرخ «سۆرخ» : سور
شیرین «شیرین» : شیرین
کرم «کێم» : کرم
بالا «بالا» : سەرێ
توی خانه «توی خانە» : لە ماڵەوە.
تنهای تنها «تەنهای تەنها» : بە تاقی تەنیا
زندگی میکرد «زێندەگی میکەرد» : دەژیا
کوچک «کوچێک» : بچوک
بیرون «بیرون» : دەرێ
گنجشک: «گۆنجێشک» : پاساری
زیر «زیر» : ژێر
قشنگ «قەشەنگ» : جوان
کفشدوزک «کەفش دوزەک» : خاڵ خاڵۆک.
بازی «بازی» : وازی
با خودش «باخۆدەش» لەگەڵ خۆیدا
پایین « پایین» : خوارێ
نگاه «نێگاه» : سەیر، نیگا.
طلایی «تەلایی» : زێرین.
جیرجیرک «جیر جیرەک» : زیک زیکە.
سوسک «سوسک» ماڵۆچە.
آرزو «ئارێزو» ئاوات، خۆزیا.
بیشتر «بیشتەر» : زیاتر
گشت «گەشت» : گەڕان و سەیران
گل «گۆل» : گوڵ
جوی آب «جوێی ئاب» : جۆگەی ئاو.
مینشینیم «مینێشینیم» : دادەنیشین.
کنده شد «کەندە شۆد» : هەڵکەندرا.
جلو «جێلو» : پێش
پسر «پێسەر» : کوڕ
خم شد «خەم شۆد» : دانەوەی‌یەوە.

برداشت «بەرداشت» : هەڵی گرت.
بوگند « بوگەند» : بۆگەنیو.
پرت کرد « پەرت کەرد» تۆری دا.
آشغال «ناشغال» : زبڵ.
بزرگ «بۆزۆرگ» : گەورە

تمرین

متن زیر را با دقت بخوانید و فعلهایی را که در آن به کار رفته‌اند، از نظر زمان جدا کنید و بنویسید.

سیب

کرم کوچولو یک خانه داشت گرد گرد، سرخ سرخ، شیرین شیرین.
خانه گرد و سرخ و شیرین کرم کوچولو در یک بالا بلندی بود.
کرم کوچولو، توی خانه گرد و سرخ و شیرینش در آن بالا بلندی، تنهای تنها زندگی میکرد. او یک پنجره، کوچک روی خانه‌ش درست کرده بود.
هر روز سرش از پنجره بیرون می آورد و تماشا میکرد. بالای سرش گنجشکها پرپر می زنند. زیر پایش توی یک باخچه، سبز قشنگ، کفشدوزکهای خال خالی بازی می‌کردند.
کرم کوچولو با خودش گفت:
– وقتش که برسد می‌روم آن پایین پیش کفشدوزکها. از آن بالا نگاه میکرد و آروز می بافت:
– وقتش که برسد می‌روم آن پایین پیش کفشدوزکهای خال خالی، بعد با آنها می رویم به دیدن جیرجیرکها و سوسکهای طلایی.
پنجره‌اش را بزرگتر میکرد وآرزوهایش را بیشتر: وقتش که برسد، میروم آن پایین.. با کفشدوزکها و جیرجیرکها و سوسکهای طلایی میرویم به گشت و تماشا، کنار سبزه‌ها و گلها، لب جوی آب می‌نشینیم، گل میگوییم وگل می‌شنویم.
بالآخره وقتش رسید. خانه، کوچک کرم کوچولو آز آن بالا بلندی کنده شد و تالاپ افتاد پایین. اما نه توی باخچه بلکه جلوی پای یک پسر کوچولو.
پسر کوچولو خم شد و آن را برداشت. اما فوری گفت: «آه آه چه سیب بوگندویی!»

بعد هم ان را پرت کرد توی اشغالها. کرم کوچولو ماند و آروزهـــــای بزرگش.

پرسشها

۱- کرم کوچولو چه آروزهایی می‌بافت؟
۲- پسر کوچولو چرا سیب را پرت کرد؟
۳- چرا خانه‌ی کرم کوچولو از بالا افتاد پایین؟

مثبت و منفی

فعل مثبت:

آنست که بر واقع شدن کاری بطریق اثبات دلالت کند. مانند: آري، بخانه آمد.

فعل منفی:

آنـــست که کاری را بصـورت نفی بیـان کند. مـانند: آریـــا، به مـدرسـه نرفت.

امر و نهی:

فعل امر: انست که حکم و فرمان را برساند. مانند: بگو. برو، بزن.
ساخت منفی فعل امر را نهی میگویند. مانند:
نگو، نرو، نزن، مگو، مرو، مزن.

فعل معین «کمکی»

افعال معین «کمکی» انها هستند که افعال دیگر بکمک انها صرف میشوند. مهمترین افعال معین عبارتند از: استن، بودن، خواستن، شدن. شایستن. بایستن.

۱- است:
ماضی نقلی بکمک آن صرف میشود. مانند:
مفرد ــ گفته‌ام. گفته‌ای. گفته است.
جمع ــ گفته‌ایم. گفته‌اید. گفته‌اند.
۲- بودن:
ماضی بعید و التزامی بکمک آن صرف میشود، مانند:
مفرد ــ آمده بودم، آمده بودی، آمده بود
جمع ــ آمده بودیم، آمده بودید، آمده بودند

مفرد ـ آمده باشم، آمده باشی، آمده باشد
جمع ـ آمده باشیم، آمده باشید، آمده باشند
۳- خواستن:
فعل مستقبل بکمک آن صرف میشود. مانند:
مفرد ـ خواهم رفت، خواهی رفت، خواهد رفت.
جمع ـ خواهیم رفت، خواهید رفت، خواهند رفت.
٤- شدن:
فعل مجهول بکمک آن صرف می‌شود. مانند:
گفته شود، گفته می‌شود.

لازم و متعدی

فعل لازم:
آنست که مفعول صریح نداشته باشد و فقط بفاعل تمام بشود. مانند:

آزاد	می خندد
فاعل	فعل

فعل متعدی:
آنست که علاوه بر فاعل، مفعول نیز داشته باشد. مانند: خورشید، جهان را، روشن میکند.

یادآوری:
با فعل لازم، مفعول صریح «بیواسطه» نمی‌آید. بلکه متمم فعل «مفعول با واسطه» می آید. مانند:
زمین، به دور خورشید میگردد.
با فعل متعدی، ممکن است علاوه بر مفعول صریح، متمم فعل نیز «مفعول با واسطه» به‌کار برده شود. مانند:
احمد، **کتاب را، از آرش گرفت.**

فعل معلوم وفعل مجهول

۱- هر فعلی که به فاعل نسبت داده شود و فاعل آن نیز آشکارا و معلوم باشد آنرا معلوم خوانند. مانند:
فرزانه، از مدرسه برگشت.
مریم، به درس گوش میدهد.
۲- هرگاه فعل به مفعول نسبت داده شود آنرا فعل مجهول گویند.

مانند:
آرش، صبحانه را خورد..   معلوم
صبحانه، خورده شد.   مجهول
طرز ساخت از مصدر «دیدن»
مصدر - ن+ه+ ساختهای فعل کمکی شدن= فعل مجهول
دیدن - ن+ه+ شد= دیده شد.

یادآوری:

فقط فعل متعدی می‌تواند مجهول قرار گیرد، زیرا فعل لازم مفعول ندارد تا فعل بدان نسبت داده شود.
برای متعدی ساختن فعل لازم، روش ویژه وجود دارد که در جای خودش به آن می‌پردازیم.

توضیحات

زیرا «زیرا» : چونکه
سپس «سێپەس» :پاشان
سکه «سێکە» : دراو، پوڵ
باد «بادە» : با
پر «پڕ» : زۆر، فرە
پیرزن «پیرێزەن» : پیرەژن
قوز کرد « قووز کەرد» خۆی گرمۆڵە کرد.
شانه‌هایش «شانەهایەش» : شانەکانی
شروع کردن «شۆروع کەردەن» : دەست پێکردن
راحت ره «راحەت رێ» : ئاسان ترە
خجالت «خێجالەت» : شەرم ، شەرمەزاری
کفش «کەفش» : کەوش، پێڵاو
کثیف : «کەسیف» : پیس
کهنه «کۆهنێ» : کۆنە
صورت اصلاح نکرده « سورەتێ ئێسلاح نەکردە» : ردینی نەتراشراو.
بدن «بەدەن» : بەدەن، لەش
ماده «مادە» : مێ، مێچکە.
شلوار «شەلوار» : پانتۆڵ.

لبخند «لەبخەند» : بزە
لب «لەب» : لێو
حرف «حەرف» : قسە
چەند بار «چەند بار» چەند جارێک.
آز یادش رفت «آز یادش رەفت» : لەبیری چوو.
وحشت «وەحشەت» : ترس
دستپاچگی «دەست پاچێگی» : شپرزەیی
گدایی «گێدایی» : دەرۆزە، سوالکردن
ولگرد «وێلگەرد» : خوێڕی، بەرەڵلا
ماه «ماه» : مانگ
خوردن «خۆردەن» : خواردن
خیلی «خێیلی» زۆر
کیف «کیف» : جزدان، جانتا
کف «کەف» : لەپ
دست «دەست» : دەست
نیمکت «نیمکەت» : تەخت
پارک «پارک» : باخ، باخچە
مشت «مۆشت» : مشت، چنگ
پاشنە «پاشنە» : پاژنە
می فشرد «می فێشۆرد» : دەی گوشی
سفت «سێفت» : رەق، توند
برف «بەرف» : بەفر
شکم «شێکەم» : سک
خریدن «خەریدەن» : کڕین
نشستن «نێشەستەن» : دانیشتن.
خواری «خاری» : زەلیل، سوکی
خفت «خێفەت» : سوکی، زەلیلی
کنار آمدن «کێنار نامەدەن» : سازش، رێکەوتن
یەخ زدە «یەخ زەدێ» : سەهۆڵ گرتو
پستی «پەستی» : بچوکی، نزمی

جو «جو» : جۆ
ارزان «ئەرزان» : هەرزان
فروختن «فرۆوختەن» : فرۆشتن
زندگی «زۆندەگی» : ژیان.

تمرین

داستان زیر را بخوانید و فعلهای لازم و متعدی، معلوم و مجهول مشخص کنید.

اولین سکه

از: ویلیام مارچ

چارلی برای اینکه تا حدی از باد شدید و پر قدرت در امان بماند، کنار در قوز کرد و توی خودش جمع شد. اما وقتی پیرزن و سگش را دید که دارند جلو می آیند، شانه‌هایش را بالا داد و با بی‌خیالی رفت طرف آنها. به خودش گفت: «اگر با این پیرزن کار را شروع کنم راحتره. کمتر خجالت میکشم»

پیرزن ایستاد و بالای عینکش خیره خیره به چارلی و کفشهای کهنه و دستهای کثیف و سرخش و صورت اصلاح نکرده‌اش نگاه کرد. توله سگ ماده، به بدنش کشی داد و در ان هوای سرد رقصان پیش آمد و شلوار چارلی را بو کرد و بعد زوزه‌ای کشید.

یکدفعه لبخند از لب چارلی محو شد و حرفهایی را که چند بار دم در تمرین کرده بود از یادش رفت. وحشت کرده بود. با دستپاچگی حرف میزد. به پیرزن میگفت که برای اولین بار است که گدایی میکند و به خدا راست میگوید. او ولگرد نیست همین چند ماه پیش مثل همه، سرکار بوده و برای اولین بار است که آمده گدایی، آخر او دو روز است که چیزی نخورده. او آدم شرافتمندی است و خانم باید باور کنند. چون این برایش خیل مهم است. خانم باید به خاطر خدا، حرفهایش باور کنند.

پیرزن، کیفش را باز کرد و یک سکه ده سنتی انداخت کف دست چارلی.

* * *

چارلی روی نیمکتی توی پارک « واشنگتن سکویر» نشسته بود سکه را محکم توی مشتش می‌فشرد و با پاشنه کفشش، گلوله‌های کثیف

وسخت برف را له میکرد. چند دقیقه بعد باید بلند می‌شد و چیزی گرمی برای شکمش که حالا به قاروقور افتاده بود، می‌خرید. اما اول باید روی آن نیمکت کمی می‌نشست و با احساس خفت و خواری، کنار می‌امد. صورتش را گذاشت روی کف فلزی و یخ زده نیمکت، در دل خدا خدا می‌کرد که آنهایی که بهش نگاه می‌کنند، نتوانند بفهمند که او احساس پستی و حقارت می‌کند. به خودش گفت:

«هیچ چیز توی زندگی نداشتیم الا یک جو شرف، که حالا حتی آنرا هم نداریم، فکر کنم که خیلی ارزان فروختمش.»

پرسشها

۱- چارلی، چرا روی نیمکت نشست؟

۲- چارلی برای چه احساس حقارت میکرد؟

۳- چه چیزی باعث گدایی **رفتن چارلی شده بود؟**

ضمیر و اقسام آن

ضمیر آنست که به جای اسم می‌نشیند واز تکرار آن جلوگیری میکند. مانند:

کوردو، به مدرسه میرود، **او** در سال اول راهنمایی درس می‌خواند

مرجع ضمیر:

کلمه‌ای را، که ضمیر به جای آن می نشیند مرجع ضمیر می‌گویند.

کوردو، در مثالی که گذشت «مرجع است»

ضمیرهایی که در اینجا ضروری باشند و به درد درسمان بخورند بر سه نوع است:

۱- ضمیر شخصی ۲- ضمیر اشاره ۳- ضمیر مشترک

ضمیر شخصی:

آنست که جانشین شخص میشود و شش ساخت دارد و به دو نوع تقسیم میگردد.

۱- ضمایر شخصی گسسته «جدا» عبارتند از:

اول شخص مفرد ــ من	اول شخص جمع ــ ما
دوم شخص مفرد ــ تو	دوم شخص جمع ــ شما
سوم شخص مفرد ــ او، وی	سوم شخص جمع ــ ایشان، انها.

۲- ضمیر شخصی پیوسته «متصل»:

آنست که به کلمه‌ای پیش از خود بپیوندد. این نیز بر دو قسم است:
۱- گروهی که فقط به فعل پیوند میشود و به صورت فاعل در می‌اید و آنها را «ضمیر فاعلی» میگویند، که عبارتند از:
م، ی،د، یم، ید، ند
اول شخص مفرد ــ می‌نویسم: : می‌نویسیم ــــ اول شخص جمع
دوم شخص مفرد ــ می‌نویسی: : می‌نویسید ــــ دوم شخص جمع
سوم شخص مفرد ــ می‌نویسد: : می‌نویسند ــــ سوم شخص جمع
یاد آوری:
۱- ضمیر پیوسته «د» سوم شخص مفرد در آخر فعل ماضی در نمی آید
۲- در جایی که مرجع ضمیر شخص باشد. بیشتر ضمیر «او» و در غیر شخص ضیمر «آن» بکار میرود. مانند:
دیروز کاروخ را دیدم، از لو احوال تورا پرسیدم.
در اینجا «او» به جای « کاروخ» به‌کار رفته است.
دیروز عروسک را دیدم، آنرا خریدم.
در اینجا «آن» به جای «عروسک» به‌کار رفته است.
ب- گروهی که به فعل و دیگر کلمات می پیوندد و غالبا دو نقش یا حالت را ایفا میکند:
۱- حالت مفعولی
۲- حالتَ اضافه
اینگونه ضَمیرها عبارتند از:
م. ت. ش. مان. تان. شان.
یاد آوری:
۱- اینگونه ضمیرهای پیوسته نمی‌توانند نقش فاعل جمله را ایفا کنند.
۲- اگر در آخر اسمی که می‌خواهیم به ضمیر پیوسته اضافه نماییم «ه» قرار گرفته باشد، باید یک «الف» به آخر اسم افزوده شود وسپس به ضمیر اضافه گردد. مانند:
باید بیرو نش کرد. «نقش مفعولی دارد»
سینه‌ام در غم عشق سوخته است.

خانه‌اش در زلزله ویران شد .   «نقش اضافه دارند»

توضیحات

نوشته «نوێشته» : نوسراو
ضمیر «زەمیر» :راناو
مادر «مادەر» : دایک
اندک «ئەندەک» : کەمێک
تصرف «تەسەرۆف» : دەستکاری
زن «زەن» : ژن
دعوا «دەعوا» شەڕ
نزد «نەزد» : لا
سخن «سۆخەن» : قسە
کودک «کودەک» : منداڵ
فرمود «فەرمود» : فەرموی
آوردن «ئاوەردەن» : هێنان
دو نیم «دۆ نیم» : دوو لەت
نزاع «نێزاع» : شەڕ
ترسید «تەرسید» : ترسا
مبادا «مەبادا» : نەبادا (نەوەکا)
کشته شود «کۆشتە شەوەد» : بکوژرێ
گذشتم « گۆزەشتم» : وازم هێنا یان (تێپەڕبووم)
بسپار «بێسپار» : بسپێرە.
بردار «بەردار» : بیبە ، هەڵی گرە
خواهی « خاهی» : دەتەوێ
جا «جا» : شوێن
کیست «کیست» : کێ‌یە
دریافت «دەریافت» زانی
افزوده «ئەفزودە» : اضافە
یادآوری «یاد ئاوەری» : سەرنج
پیوسته «پێیوەستێ» : لکاو
گسسته «گۆسەستێ» : سەربەخۆ، جیا

عروسک «عەروسەک» بووکە شووشە
می‌پیوندد « می‌پێیوەنددەد» : دەلکێ
سوخته «سوختە» : سوتاو
زلزله: «زێلزێلێ» : بوومەلەرزە

تمرین

در نوشته، زیر، ضمیرها و مرجع آنها را معین کنید

مادر حقیقی

دو زن در طفلی دعوا کردند و نزد امام علی آمدند و هر یک را سخن آن بود که:
– این طفل از من است.
حضرت فرمودند که:
– ذوالفقار مرا بیاورید تا این طفل را به دو نیم کنم که هر یک نیمی از او برگیرند و ترک نزاع کنند.
آنکه مادر حقیقی بود، ترسید که مبادا طفل او کشته شود، گفت:
– یا امیر المؤمنین! من از دعوای خود گذشتم و طفل را به این زن گذاشتم، او را مکش و بدو بسپار.
حضرت حکم کرد که:
– طفل از آن توست. بردار و ببر به هرجا که خواهی.

پرسشها

۱– حضرت علی چه چیزی از یارانش خواست و برای چه؟
۲– حضرت «ع» چگونه دریافت که مادر حقیقی کودک کیست؟

* * *

ضمیر اشاره:

چنانکه از اسمش پیداست ضمیری است که اشاره می‌رساند و دو ساخت دارد:
۱– این: برای اشاره به نزدیک است.
۲– آن : برای اشاره به دور است.
زینب و زهرا، خواهرند، ولی **این** از **آن** زرنگتر است.

یاد آوری:

۱– در جمع «این، آن» اگر مرجع آنها شخص «عاقل» باشد «اینان،

آنان» گویند و اگر غیر شخص «غیر عاقل» باشد «اینها ، انها» گویند.
۲- این و آن هرگاه با اسم ذکر شوند آنها را اسم اشاره و هرگاه بجای اسم نشینند ضمیر اشاره نامند. مانند:

این کار از آن پسر بر نمی‌آید.
فلفل هندی سیاه و خال مه‌رویان سیاه
هر دو جان سوزند اما این کجا و آن کجا.

۳- هرگاه «باء» حرف اضافه به «این » و «آن» متصل گردد، میان آنها حرف «دال» افزوده گردد، مانند: بدین ترتیب....
٤- همین و همان نیز جزء ضمایر اشاره‌اند.
۵- در بعضی کلمات بجای «این» «ام» آورند که در زمان قدیم اسم اشاره و معمول بوده و حال متروک شده. مانند: امشب، امروز، امسال.

ضمیر مشترک

آنست که میان گوینده و شنونده و غایب مشترک باشد و همیشه بصورت مفرد استعمال شود، و آنها عبارتند از: خود، خویش، خویشتن

مفرد ـــ من خود آمدم	ما خود آمدیم ـــ جمع
تو خود آمدی.	شما خود آمدید.
او خود آمد.	ایشان خود آمدند.

تو درس خویش را حاضر نکردی
او از کار خویشتن نادم شد

توضیحات

خواهر «خاهەر»: خوشک
این «ئین» : ئەمە
آن «ئان» : ئەوە
زرنگ «زتیرەنگ» زرینگ، وریا
خال «خال»: خاڵ
جان سوز «جان سوز» : گیان سوتێن
مەرو «مەهرو» روو وەک مانگ
نزدیک «نەزدیک» : نزیک
هرگاه «هەرگاه» : هەرکاتێ
شب «شەب» : شەو

امروز «ئێمروز» : نیمرز
سال « سال» : سال
گرما «گەرما» : گەرما
هراس «هەراس» : ترس
ناگزیر « ناگوزیر» : ناچار
مرگ « مەرگ» : مەرگ، مردن

تمرین

در نوشته‌ء زیر، ضمایر مشترک را معین کنید.

هرگاه که به انجام وظیفه خود مشغولی نه‌از گرما و سرما بترس نه از اعتقاد مردمان در حق خود اندیشه کن، حتی از مرگ هم هراس به خود راه مده، زیرا که مرد از مرگ ناگزیر است.

از پندنامه‌ء مارکوس.

پرسشها

۱- آدم کی باید از سرما و گرما و حتی مرگ هم هراس به خود راه ندهد؟

۲- یک انشای آزاد درباره‌ء انجام وظیفه بنویسید.

* * *

اسم

اسم: کلمه‌ای آست که برای نامیدن انسان یا حیوان یا چیزی بکار برده شود. مانند:

پدر، که نام انسان است.
اسب، که نام حیوان است.
کارد، که نام چیز است
اسم نیز بر گونه‌های مختلف است

۱- اسم عام: آنست که برای افراد هم جنس یا چیزهای همنوع بکار میرود و بهمین خاطر اسم جنس هم گفته‌اند. مانند: مرد. درخت، شهر.

۲- اسم خاص: که اسم علم نیز گفته‌اند: آنست که برای نامیدن شخص یا حیوان یا چیزی معین بکار رود. مانند:

آزاد، رخش، کرکوک

۳- اسم ذات: آست که وجودش به چیز دیگری بستگی نداشته باشد،

مانند: کتاب، بلبل، شاگرد.

٤- اسم معنی: آست که وجودش به چیز دیگری بستگی داشته‌باشد. مانند: هوش، خرد، دانش

٥- اسم ساده: آنست که فقط یک کلمه و بدون جزء باشد مانند: مداد، گل.

٦- اسم مرکب: آنست که از یک کلمه بیشتر باشد، مانند: کارخانه، گلستان. جستوجو.

٧- اسم معرفه: آنست که برای شنونده کاملا معلوم باشد، مانند: گلاب را از گُل میگرند.

یاد آوری:

اسم خاص. مشارالیه «این و آن». مرجع ضمیرهای شخص. منادی ... همگی اسمهای معرفه هستند. بیشتر اسمهایی که علامت نکره نداشته باشند معرفه محسوب میشوند.

٨ -اسم نکره: آنست که برای شنونده معلوم و مشخص نباشد و چند علامت دارد: «یک ویکی» در اول کلمه و «ی» در اخر کلمه مانند: **کتابی** را خریدم. **یکی** دختر داشت چون ماه.

٩- اسم کوچک شده:

آست که بر کوچکی دلالت کند و نشانه‌هایی دارد که عبارتند از:

١- چه ـ کتاب + چه = کتابچه

بازار+ چه - بازارچه

٢- ک ـ پسر+ ک = پسرک

دختر+ ک= دخترک

لازم به تذکر است که چگونگی بکار بردن «ک» به سه قسم، تقسیم میشود:

١- ک تصغیر: دخترک، پسرک

٢- ک تحبیب: طفلک، بابک «بابی میهره‌بان»

٣- ک تحقیر : مردک، زنک «مرتیکه، زنیکه.»

١٠ - اسم مفرد: هرگاه اسم شامل یک انسان یا یک حیوان یا یک چیز باشد، آنرا مفرد خوانند. مانند:

آن مرد برادر من آست.

درخت ایستاده میمیرد.
ولی اگر اسم بیش از یک فرد را شامل شود، آنــرا جمع گویند: این **دانشجویان** در دانشگاه سلیمانیه درس میخوانند.
چون پیر شدی ز کودکی دست بدار
بازی و ظرافت به **جوانان** بگذار
۱۱- اسم جــمع: اســـت که در صورت مفرد و در معنی جمع باشد، مانند: رمه، لشکر، طایفه، گروه، سپاه.
۱۲- اسم مـصـدر: کلمه‌ای است که بدون علامت مـصـدر «تن، دن» معنای مصدر برساند. باید به این نکته توجه داشته باشید که اسم مصدر قیاسی نیست و نمی‌توان از همه، مصدرها اسم مصدر ساخت.
اسم مصدر دارای نشانه‌هایی است که برجسته‌ترین آنها عبارتند از:
۱- ش. مانند: کوشش ــ از مصدر کوشیدن.
جوشش ــ از مصدر جوشیدن
آموختن ــ از مصدر آموختن
دانش ــــ از مصدر دانستن
طرز ساخت: بن مضارع+ ش= اسم مصدر
طرز ساخت: اسم+ ی= اسم مصدر
مرد+ ی = مردی
صفت+ی = اسم مصدر
خوب+ ی = خوبی
گرسنه +ي = گرسنگی
از گرسنگی مردن به از آن که از نان سفله سیر شدن
نیک+ ی= نیکی
نیکی، روح انسان را از بدیها پاک میکند.
۳- ه. طرز ساخت: بن مضارع+ ه = اسم مصدر
نال+ ه= ناله ــــ از مصدر نالیدن
گری+ه = گریه ــــ از مصدر گریستن
اندیش+ه= اندیشه ــ از مصدر اندیشیدن
خند + ه= خنده ــــ از مصدر خندیدن.
٤- ار. طرز ساخت: بن ماضی +ار= اسم مصدر

گفت+ آر= گفتار ـــ از مصدر گفتن
رفت+ ار= رفتار ـــ از مصدر رفتن
کرد + ار = کردار ـــ از مصدر کردن
۱۳- اسم ابزار «الت»
آنـــست که بر ابزار کـار دلالت کند. اسم ابزار و چگونگی ساختن آن در زبان فـارسی قـاعـده، مـخـصـوص نـدارد. مـانـند: اره، کـارد. قـیـچی. قند شکن. ماله
اسم الت: بر سه نوع است:
۱- جامد: آست که از بن فعلی گرفته نشده باشد.
مانند: اره، کارد، قیچی
۲- مشتق: آست که از بن فعلی گرفته‌شده باشد.
بن مضارع +ه= اسم ابزار مشتق
مال+ه =ماله ـــ از مصدر مالیدن
گیر+ه = گیره ـــ از مصدر گرفتن
۳- مرکب: طرز ساخت: اسم عام+ بن مضارع= اسم ابراز مرکب
قند+ شکن= قند شکن ـــ از مصدر شکستن.

روش جمع بستن اسمها

در زبان فارسی دو گونه نشانه، جمع وجود دارد «آن، ها»
۱- جانداران با «آن» جمع بسته می‌شوند. مانند
زن+ان = زنان
دختر+ان = دختران
شیر+ان= شیران
۲- بی جانها با «ها» جمع بسته میشوند. مانند:
سنگ+ها = سنگها
دانش+ ها = دانشها
۳- برخی از اعـضـای بدن نیـز گـاهی با «آن» جمع بسـتـه مـیـشـوند. مانند:
چشم+ ان = چشمان. لب+ ان= لبان
٤- کلمه‌ای که به «ا» یا «و» خاتمه یابد در حالت جمع بستن با «ان» قبل از نشانه، جمع «ی» به ان افزوده میشود.

مانند: دانا+ی+ ان= دانایان
سخنگو+ی+ ان= سخنگویان
در کلمات ابرو، بانو، بازو، گیسو، جادو، «ی» اضافه نمیشود.
۵- برخی صفت و اسامی جانداران که به «ه» غیر ملفوظ ختم میشود، اگر بخواهیم آنها را با «آن» جمع ببندیم، «ه» را به «گ» تبدیل و سپس «آن» به آن اضافه مینماییم. مانند:
شنونده ـــ شنوندگان
گرسنه ـــ گرسنگان
خفته ـــ خفتگان
ب- کلماتی که آخر آنها «ه» غیر ملفوظ است هرگاه با «ها» جمع بسته شوند، باید «ه» غیر ملفوظ هم نوشته شود.
مانند: نامه ـــ نامه‌ها
ریشه ـــ ریشه‌ها
رمه ـــ رمه‌ها
گله ـــ گله‌ها
جامه ـــ جامه‌ها

توضیحات

نامیدن «نامیده‌ن» ناونان
چیز «چیز» : شت
پدر «پیده‌ر» : باوک
پدر بزرگ «پیده‌ر بۆزۆرگ» : باپیره، باوه گه‌وره
کارد «کارد» کێرد
گونه «گونه» : جۆر
هم جنس «هه‌م جێنس» : هاو ره‌گه‌ز
همنوع «هه‌م نۆوع» : هاوجۆر
بکار میرود «بێکار می‌ره‌وه‌د» به‌کار دێت
بهمین خاطر «بێ هه‌مین خاتێر» : له‌به‌ر ئه‌مه
شهر «شه‌هر» : شار
رخش «ره‌خش» : ئه‌سپه‌که‌ی رۆسته‌م
بستگی «به‌ستێگی» : به‌سترانه‌وه، پێوندی

شاگرد «شاگێرد» :قوتابی سەرەتایی
محصل «موحەسێل» : قوتابی ناوەندی
دانش اموز «دانێش ئاموز» : قوتابی ئامادەیی
دانشجو «دانێش جو» : قوتابی زانستگە
هوش «هوش» : هۆش
خرد «خێرەد» ئەقڵ
دانش « دانێش» : زانست
گل «گوڵ» : گوڵ
بیش، بیشتر «بیش، بیشتەر» : زۆر، زۆرتر، زیاتر
جستوجو «جۆستۆ جو» : گەڕان
شنونده «شێنەوەندێ» : گوێدێر
گلاب «گوڵاب» : گوڵاو
آب «ئاب» : ئاو
پسرک «پێسەرەک» : کورێژگە
دخترک «دۆختەرەک» : کیژۆڵە
برادر «بەرادەر» : برا
می‌میرد «می‌میرەد» : دەمرێ
ایستاده «ئیستادە» : بە پێوە
جانداران « جانداران» : گیانداران
سنگ «سەنگ» : بەرد
برخی «بەرخی» : هەندێ
چشم « چێشم» : چاو
لب «لەب» : لێو
بدن نیز «بەدەن نیز» : بەدەنیش
سخنگو «سۆخەنگو» : قسەکەر، خەتیب
ابرو «ئەبرو» : برۆ
مژه « مۆژێ» : برژانگ
پلک: «پێلک» پێڵو.
مردمک « مەردۆمەک» بیلیلەی چاو
بانو « بانو» کەی بانو، خانم

گیسو، «گیسو» گێسو، کەزی‌یە.
اگر بخواهیم « ئەگەر بێتخاهیم» ئەگەرێمانەوێ
گرسنه «گورسنێ» : برسی
خفته « خوفتێ» خەوتوو
گله « گەللێ» مێگەل
رمه «ڕەمێ» مێگەل
جامه «جامێ» جل و بەرگ
نوشته « نوشتێ» : نوسراو
اموختن «ئاموختەن» : فێربوون
خوبی، نیکی « خوبی، نیکی» : باشی ، چاکی
مردن: «موردەن» : مردن
به «بێه» : باش
سیر شدن « سیر شودەن» : تێر بوون
سفله « سێفلێ» : سەفیل، ڕەزیل، هیچ و پووچ، سپڵە
بدی «بەدی» : خراپی، بەدی
نالیدن « نالیدەن» : ناڵین
گریستن «گێریستەن» : گریان
اندیشیدن « ئەندیشیدەن» بیرکردنەوە
خندیدن « خەندیدەن» : پێکەنین
اره « ئەرە» : هەرە، مشار
قیچی «قەیچی» : مقەست
قند شکن « قەند شێکەن» :شەکر شکێن
ماله « مالێ» : ماڵە
نابینا « نابینا» کوێر
چراغ « چێراغ» چرا
زسته است « زیستە ئەست» : ژیاوە
سبو « سەبو» گوزە
دوش «دوش» شان
رسید « رێسید» گەیی
وی «وی» ئەو

نادان « نادان» نەزان
کور دل « کور دل» : حەقیقەت نەبین
بی خرد « بی خیرەد» بێ ئەقڵ
نشکنند « نەشکەنەند» نەشکێنن
پهلو «پەهلو» : تەنیشت
روز و شب « روز و شەب» رۆژ و شەو

تمرین

در نوشته، زیرا اسمهای نکره، معرفه، مصدر واسم ابزار را پیدا کنید:

نابینای چراغ بدست

«از بهارستان، نورالدین عبدالرحمن جامی که در قرن نهم هجری زیسته است».

نابینایی در شب تاریک چراغی در دست و سبویی بر دوش در راهی می‌رفت. فضولی به‌وی رسید و گفت:

– ای نادان! روز و شب پیش تو یکسان است و روشنی و تاریکی در چشم تو برابر، این چراغ را فایده چیست؟

نابینا خندید و گفت:

– این چراغ از بهر خداست، از برای توی کور دلان بی‌خرد است تا با من پهلو نزنند و سبوی مرا نشکنند.

پرسشها

١- فضول چه از مرد نابینا پرسید و چه جوابی از او شنید؟
٢- جامی در حکایت بالا چه پندی میخواهد به ما بدهد؟

صفت و اقسام آن

صفت: کلمه‌ای است که درباره، اسم توضیحی بدهد و چگونگی حالت آنرا بیان کند. مانند: سفید، سیاه، لاغر، فربه، تلخ...

وقتی صفتی به اسم نسبت داده شود، ان اسم را موصوف می‌گوییم، مانند:

زبان سرخ، سر سبز، میدهد بر باد.
موصوف صفت موصوف صفت

برخی صفتها با اسم مشترک است. یعنی گاه مانند اسم و گاه مانند صفت بکار میرود. مانند:

مرد دانشمند کتابی نوشت
موصوف صفت
دانشمند کتابی نوشت
اسم
در جمله دوم کلمه، دانشمند که در اصل صفت است به جای اسم نشسته است و نقش اسم را که در جمله، بالا «مسند الیه» است پذیر است.

یاد اوری:

۱- معمولا صفت پس از موصوف خود میاید. مانند:
مرد بزرگ. بچه، خوب. ولی گاهی صفت قبل از موصوف نیز میآید مانند:
علی، خوب پسری است.
۲- صفت از لحاظ فرد و جمع بودن با موصوف خود مطابقت نمی‌کند. مانند: مردان خردمند.
ولی اگر جانشین موصوف خود گردد مانند اسم به صورت جمع در میاید. برای مثال اگر موصوف از جمله، بالا حذف شود، نشانه، جمع «ان» به صفت افزوده میشود. مانند: خردمندان
۳- اگر یک موصوف چند صفت داشته باشد، در این صورت بیشتر آنها را به شکل اضافه میاورند و یا باید کسره به اخر هر صفت افزوده نمایند یا به کمک حرف عطف «و» صفتها پشت سر هم اورده شوند. مانند:
استاد فاضل خوب با محبت من...
که میتوان گفت: استاد فاضل و خوب و با محبت من...
٤- معمولا میان صفت و موصوف کسره قرار میگیرد. مانند:
چشم سیاه.
ولی اگر موصوف به حرف « ا» یا «و» خاتمه یابد، در این حال «ی» را به اخر این گونه موصوفها می‌افزاییم و سپس صفت را میاوریم. مانند:
دانای کل..
روی زیبا..
۵- گاهی ممکن است میان صفت و موصوف یک فعل - مخصوصا

فعل ربطی قرار بگیرد. مانند: شهزاد، **پدری** است **مهربان**.
٦- گاهی «ی» نکره با صفت و موصوف همراه میگردد و این «ی» زمانی بصفت و دیگری به موصوف افزوده میگردد. مانند:
دیروز به مرد دانایی برخوردم.
دیروز به مردی دانا برخوردم.
صفت بر چند قسم است که مشهورترین انها عبارتند از :
١- صفت ساده «مطلق»:
آنست که بطور مطلق حالت موصوف خود را بیان میکند. مانند: مرد دانا در زندگی پیروز است.
٢- صفت جامد:
آنست که از ریشه، فعل گرفته نشده باشد. مانند:
خوب، بد، بلند، کوتاه، تیره، روشن.
٣- صفت مشتق:
آنست که از ریشه، فعل گرفته باشد. مانند: خندان، بینا، که از خندیدن و دیدن گرفته شده‌اند.
٤- صفت فاعلی:
آنست که برکننده، کار دلالت میکند، نشانه، آن عبارت است از:
أ - نده: بن مضارع+ نده = صفت فاعلی
از شنیدن: شنو+نده= شنونده «شێنەوەندێ»
ب - ان: بن مضارع+ ان= صفت فاعلی
از پرسیدن: پرس+ان= پرسان «پۆرسان»
ج - ا: بن مضارع+ ا= صفت فاعلی
از توانستن : توان+ ا= توانا «تەوانا»
د- ار: بن مضارع یا بن ماضی+ ار = صفت فاعلی
از خریدن: خرید+ ار= خریدار «خەریدار»
هـ- گار: بن مضارع یا بن ماضی + گار= صفت فاعلی
از آموختن : آموز+ گار= آموزگار «بن مضارع»
از آفریدن : آفرید+گار= آفریدگار « بن ماضی»
و - کار: برخی اسمها +کار= صفت فاعلی.
ستم +کار = ستمکار «ستەمکار»

فراموش+کار= فراموشکار «فەراموشکار»
ز- گر: برخی اسمها+ گر= صفت فاعلی
داد+گر= دادگر «دادگەر»
آهن +گر = آهنگر «ئاهەنگەر»
زر+گر = زرگر «زەرگەر».

یاد اوری

پسوندهایی هستند که صفت فاعلی میسازند. مانند «ور» و «مند»
دانش+ور= دانشور «دانیشوەر»
دولت +مند= دولتمند « دەوڵەتمەند»

۲- وقتی اسم یا صفت دیگری در اول صفتهای فاعلی که به نشانه «نده» ساخته شده است، قرار گیرد، نشانه «نده» از آخرش برداشته می‌شود. مانند:

دانشجو «دانش جوینده»
دروغگو «دروغگوینده»
سخنگو «سخن گوینده»

البته در برخی واژه‌های مانند: کمک راننده، مشایعت کننده،استقبال شونده، این تغییر پیش نمی آید.
رشوت دهنده و رشوت گیرنده هر دو گناهکارند.

۲- بیشتر صفات فاعلی مشتقند، یعنی از بن مضارع یا بن ماضی فعل با افزودن پسوند ساخته می‌شوند.

۵- صفت مفعولی

برکسی یا چیزی دلالت میکند که فعل بر آن واقع شده باشد و علامت ان «ه» است. مانند: کشته، پرسیده، گفته. گاهی نیز کلمه «شده» به ان افزوده می‌شود. مانند:

کشته شده. پرسیده شده. گفته شده.
طرز ساخت: بن ماضی متعدی +ه= صفت مفعولی
از مصدر ساختن ــ ساخت+ ه = ساخته «دروستکراو»
بن ماضی برخی افعال متعدی +ار = صفت مفعولی
از مصدر گرفتن ـ گرفت + ار= گرفتار «گرفتار، گیرۆدە»
دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر

کأی نور چشمِ من بجز از کِشته ندروی.
یاد اوری:
۱- صفتهای مفعولی از افعال متعدی ساخته میشوند. اگر از افعال لازم بسازند معنی صفت فاعلی میدهند. مانند: رفته، که معنی «رونده» میدهد.
۲ - در صفتهای مفعولی مرکب گاهی «ه» می‌افتد. مانند: خدا داد «خدا داده» خواب آلود «خواب الوده»
٦- صفتی نسبی:
هر صفتی، موصوف خود را به جایی یا کسی یا به چیزی نسبت دهد، صفت نسبی می‌نامند. علامت ان عبارتست از: «ی، ین،ینه. گان، گانه، ه، انه» مانند:
ی: نیشابوری: عمر خیام نیشابوری شاعر و دانشمند بود.
ین : نمکین : زنار، حرفهای نمکین میزند.
ینه: دیرینه: کورد و ملتهای اسلام پیوند دیرینه دارند.
گان: مهرگان، گروگان
گانه: جداگانه
انه: عاشقانه، مستانه. زنانه
ه: سده. دهه. هزاره.
۷- صفت برتر و برترین «صفت تفضیلی و صفت عالی»
أ- صفت برتر: انست که برتری یک موصوف را بر موصوفهای همنوع خود نشان میدهد و علامت أن «تر»ست.
زنار و گوڤند خواهرند، ولی این از آن **باهوش تر** است
ب - صفت برترین:
آنست که برتری یک موصوف را بر تمام موصوفهای همنوع خود میرساند و علامت ان «ترین» است. مانند:
احمد خانی نامی ترین شاعر کورد است.
توضیحات
زبان «زەبان» زمان
سرخ «سۆرخ» سور
سفید : «سپفید» : سپی

لاغر «لاغەر» : لەر، لاواز
فربه «فەربێە» : قەڵەو
چاق «چاغ» : قەڵەو
تلغ «تەلخ» تاڵ
دانشمند «دانێشمەند» : زانا، دانا
بالا «بالا» سەرێ
صفت «سێفەت» ناوەڵناو
زیبا «زیبا» : جوان
گاهی «گاهی» هەندێ جار
پیروز «پیروز» سەرکەوتو
برخوردم « بەرخۆردەم» : تووش بووم
بلند « بۆڵەند» بەرز
کوتاه «کوتاه» کوڵ، کورت
تیره «تیره» تاریک
ریشه «ریشه» : رەگ
خریدار «خەریدار» : کڕیار
آفریدگار «ئافەریدێگار» : خوا، خالق
آموزگار «ئاموزگار» : ئامۆژگار، مامۆستا
آموختن «ئاموختەن» : فێربوون
فراموشکار «فەراموشکار» زەین کوێر، کەسێ کە زوو شتی لە بیر بچێ
آهن « ئاهەن» : ئاسن
زر «زەر» : زێڕ
پسوند «پەسوەند» پاشگر
دانشور «دانێش وەر» زانست پەروەر ، زانا
دروغ «دروغ» درۆ
رشوت «رێشوەت» : بەرتیل
کشته «کۆشتێ» :کوژراو
گفته «گۆفتێ» : گوتراو
پرسیده «پۆرسیدێ» پرسراو
ساخته «ساختێ» : دروستکراو

گرفتار «گیرتفتار» : گیرۆده
سالخورده «سال خۆرده» به سالاچوو
کشته «کیشته» چینراو
خواب آلود «خاب ئالود» خەوالو
نمکین «نەمەکین» : بەتام، خۆش
دیرینه «دیرینێ» : کۆن
کروگان «گیرۆوگان» : بارمته
مهرگان «میهرێگان» : میهرەجان، جەژن
زنانه «زەنانێ» : ژنانه
نامی «نامی» : ناودار
نویسنده «نێویسەندێ» نووسەر
سده «سەدێ» : سەدە، قەرن، سەد ساڵ
تر، ترین «تەر، تەرین» تر، ترین وەک: باشتر، باشترین
فعل متعدی : فرمانی تێپەڕ
فعل لازم : فرمانی تێنەپەڕ
باهوش «باهوش» : وریا، زیرەک
همنوع «هەم نەوع» : هاوجۆر
همراه «هەمراه» : هاورێ، پێکەوە

قید و اقسام آن

کلمه‌ای است که مفهوم فعل یا صفت یا کلمهء دیگر را به زمان و مکان و یا چگونگی و حالتی مقید سازد وبر چند گونه است که مهمترین انها عبارتند از :

۱- قید زمان: آنست که زمان وقوع فعل برساند. مانند: روز، شب، دیر، زود، همیشه، ناگهان، همواره، بامداد، فردا...

امروز نقد، **فردا** نسیه.

جمیشد **فردا** به مسافرت خواهد رفت

۲- قید مکان: آنست که جای روی دادن فعل را بیان کند. مانند: بالا، پایین، درون، بیرون، پیرامون. پیش. پس. چپ. اینجا، آنجا، همه‌جا.

از اینجا و انجا و همه‌جا.

هرکجا تو با منی، من خوشدلم
گر بود در قعر چاهی منزلم «مولوی»
۳- قید مقدار: آنست که مقدارو اندازه فعل بر ساند فراوان، بسیار، چند، بسا، بسی، کم، بیش، اندک، سراسر، پاک «تیکرا»
هرکه پرهیز و علم و زهد فروخت
خرمنی گرد کرد و پاک بسوخت «سعدی»
٤- قید نفی: آنست که نفی برساند: نه، خیر، هرگز، به هیچ وجه، هیچ.
نسرین **هرگز** ثان را ندیده است.
۵- قید تاکید: آنست که فعل را تصدیق و تاکید کند: ناچار، بی‌گمان، بی‌چند وچون، بدرستی، البته، لابد، حتماً، بلی، بی‌چون وچرا، قطعاً
هرکه عیب دیگران پیش تو آورد و شمرد
بی‌گمان عیب تو پیش دیگران خواهد برد.
بهزاد حتما در امتحان پذیرفته خواهد شد.
٦- **قید ترتیب:** آنست که ترتیب کار را برساند: یکان یکان. پیاپی، دسته دسته، دمادم، در آغاز، در انجام، نخست، یکدفعه، دوم، سوم.
رزمندگان دسته دسته آمدن.
۷- **قید شک و گمان:** آنست که گمان و تردید بیان کند: «گوئی، پنداری، گویا، شاید، مگر، به گمان.»
من نزد آموزگاران میروم تا شاید دانش بیشتری بیاموزم.
۸- **قید تشبیه:** آنست که مشابهت بیان کند: چنین، چنان، مانا، همانا.
آن کسی که مرا بکشت، باز آمد پیش
مانا که دلش بسوخت، بر کشته، خویش «سعدی»
۹- قید پرسش
آنست که درباره، وقوع فعل پرسش کند: تا چند، چرا، کی، تاکی، آیا، چطور، برای چه، کدام، چگونه، چند. چرا درس نمی‌خوانی؟
۱۰- **قید استثنا:** جز، مگر، جزکه، مگر که
هر شب در خانه هستم جز شبهای آدینه.

۱۱- قید آرزو: آنست که تمنای به انجام رسیدن فعل را بیان کند «کاش، ای کاش، کاشکی، الهی، امیدوارم، آروزدارم.»
ای کاش مردم ارزش زندگی می‌دانستند.
۱۲- قید حالت و چگونگی: آنست که حالت فعل یا مفعول را در هنگام وقوع فعل برساند «بد، زشت، تند، آهسته، سواره، پیاده، ایستاده، آشکارا، پنهان، خندان، گریان...»
این رسم تُست که **ایستاده** بمیری.
۱۳- قید سوگند: بخدا، به جان.
۱٤- قید شرط: اگر، اگرچه، گر، ور، چنانچه.
گر صبرکنی زغوره حلوا سازی.
یاد اوری:
ا- اگر پسوند «انه» به آخر اسم یا صفت بیافزاییم، غالبا به صورت قید حالت و چگونگی در میاید. مانند: زن +انه= زنانه. مرد+انه= مردانه. دلیر+انه= دلیرانه.
ب- قیدهایی هستند که میتوان از مفهوم و معنی جمله به وجود آنها پی‌برد.
حالت سوخته را، سوخته دل داند و **بس**
شمع دانست که جان دادن پروانه ز چیست
توحیدی شیرازی
۱۵- قید شادی و تاسف: آنست که شادی یا تأسف گوینده در مورد موضوع جمله و انجام گرفتن فعل نشان میدهد.
برای شادی: خوشبختانه او را دیدم.
برای تاسف: بدبختانه عمر به بیهودگی گذشت.
۱٦- قید تکرار: آنست که تکرار عمل یا حالتی را نشان میدهد. دگربار، بار دیگر، دگر باره، دوباره، از نو.
دوستم پیمان داد که **بار دیگر** این کار را **دوباره** نکند
توضیحات
قید «قیَ ید»: ناوەلفرمان
باردیگر « بارێ دیگەر»: جارێکی دیکه
بیابید «بیابید» : بدۆزنەوه

بامداد «بامداد» : بەرەبەیان
فردا «فەردا» : سبەینێ
دیر «دیر» : درەنگ
زود «زود» : زوو
نقد: «نەقد» : کاش
نسیه « نیسیێ» قەرز
درون «دەرون» : ناوەوە
بیرون « بیرون» : دەرەوە
پیرامون « پیرامون» : دەرباره، دەوروبەر
پیش « پیش» : پێش
پس «پەس» : پاش
اینجا « ئین جا» : ئێرە
آنجا «نان جا» : ئەوێ
چاه « چاه» : چاڵ، بیر
بسیار «بێسیار» : زۆر
اندک «ئەندەک» : کەمێک
پاک «پاک» : سەرلەبەر، تێکڕا
پرهیز « پەرهیز» : پارێز
خرمن « خێرمەن» : خەرمان
سوختن «سوختەن» : سوتان
مهتاب «مەهتاب» : تریفە
دیگران «دیگەران» : کەسانی دی
پیاپی «پێیاپێی» پەیتا پەیتا
نخست «نۆخۆست» : سەرەتا
نخستین «نۆخۆستین» : یەکەمین
رزمنده « رەزمەندێ» : جەنگاوەر
بیاموزم « بیاموزەم» : فێر ببم
کدام «کۆدام» : کامە، کام.
چرا «چرا» : بۆچی؟
جز «جوز» : جگە لە، بێجگە لە

کشته «کۆشتێ»: کوژراو
کاش «کاش»: کاشکێ، بریا، خۆزیا
ارزش «ئەرزێش»: نرخ، بایەخ
می‌دانستند «می‌دانستەند» دەیانزانی
هنگام «هێنگام»: کات
آشکارا «ئاشکارا»: بە ئاشکرا
پنهان «پێنهان»: نهێنی
غوره «غوره»: بەرسیلە
انگور «ئەنگور»: ترێ
چگونگی «چێگونێگی»: چۆنیەتی
پروانه «پەروانە»: پەپولە
بیهوده «بیهودە»: بێهودە
گذشت «گۆزەشت»: رۆیی، تێپەری
دفترچه «دەفتەرچێ»: دەفتەری بچوک
خاطرات «خاتێرات»: بیرەوەری
دختر: «دۆختەر»: کیژ
زیرا «زیرا»: چونکە
سراغ «سۆراغ»: سۆراخ، تاقیب
سوراخ «سوراخ»: کون
عوض شده «عەوەز شۆدێ»: گۆڕاوە
جلو «جێلۆ»: پێش
اطاق «ئۆتاغ»: ژور، هۆدە
بلند قد «بولەند قەد»: بالابەرز
پی‌درپی «پێی دەرپێی»: لێکدا لێکدا
این سو و آن سو «ئین سو و ئان سو»: ئەم سەر و ئەو سەر
سبیل «سێبیل»: سمێڵ
قشنگ «قەشەنگ»: جوان
پرسه زدن «پەرسە زەدەن»: پیاسە کردن.
نگاه میکند «نێگاه میکۆنەد»: سەیر دەکا
سپیده «سێپیدە»: سپێدە

ریختن « ریختەن»: رژان
ولی « وەلی» : بەلام
قدم زدن «قەدەم زەدەن»: پیاسەکردن
تشویق «تەشویق» : هاندلن
چشمک زدن «چێشمەک زەدەن»: چاو داگرتن
بوسە « بوسە» : ماچ، راموسان.
پرتاب «پەرتاب»: پەرت کردن، هەڵدان
پاسخ «پاسۆخ»: وەلام
زیر «زیر»: ژێر
خیس شدن « خیس شۆدەن»: تەڕ بوون
مشکی «مێشکی»: رەش
مادر «مادەر» : دایک
تن «تەن»: لەش
صورت «سورەت»: دەمو چاو
آرایش: «ئارایش»: رازانەوە
آنگاه «ئانگاهـ»: ئەوکات، ئەوسا
حقە باز: «هۆقە باز»: فیڵباز
اشتباه «ئێشتباهـ»: هەڵە، سەهو
یاداشت : «یادداشت»: نوسراو
برداشت «بەرداشت» : هەڵ گرت، تاوی دایە لێکدانەوە
گچ «گەچ» : دەباشیر
استین «ئاستین»: قۆڵ
کت «کۆت»: چاکەت
پیادەرو «پیادەڕۆ» : شۆستە
پیشنهاد « پیشنەهاد»: پێش نیاز
طپش «تەپێش»: ترپە ترپ
آرنج : «ئارەنج»: ئانیشک
سقلمە «سوغلمێ»: سوغرمە
سینە « سینێ»: سنگ
کثیف « کەسیف»: چەپەڵ، ئەگریس

انباشته « ئەنباشتێ»: پڕ
آجان «ئاجان» : حەس حەس
صحبت « سۆحبەت»: قسە
بدجنس « بەدجێنس»: ناجسن، گلاو، فێلاوی
پرستیدنی «پەرستیدەنی» : شایستەی پەرستن
بی نظیر « بی نەزیر»: بێ وێنە، بێ هاوتا
دیشب «دیشەب»: دوێ شەو
رختخواب «رەختێ خاب» : نوێنی نوستن
کلانتر «کەلانتەر» : پۆلیس
پست «پەست»: نزم
ناکس «ناکێس» : هەتیوچە، ناکەس بەچە
دستگیری «دەستگیری» : گرتن
کشیک « کێشیک» : ئێشک
اتفاقا « ئێتێفاقەن» : بە رێکەوت
من «مەن» : من
تو «تۆ» :تۆ
او «ئو» : ئەو
ما «ما» : ئێمە
شما «شۆما»: ئێوە
ایشان « ئیشان» : ئەوان
رذل « رەزێل»: خوێری، هیچ و پوچ
دشنام «دۆشنام»: جوێن، جنێو

تمرین

صفتها و قیدها را در این داستان بیابید.

«از دفترچه خاطرات یک دختر »

از چخوف

13- اکتبر:

امروز بی‌اندازه خوشحال هستم، زیرا سرانجام عشق بسراغ قلب من آمد. چشم حسود کور.. باورکردنی نیست. حالا دیگر همه چیز در نظرم عوض شده است. امروز از صبح زود جلو پنجره‌ء اطاقم مردی بلند قد و

مو سیاه پی در پی باینسو و آنسو میرود.
سبیلهای قشنگی دارد. چند روزی است که او از صبح تا تاریک شدن هوا، جلوی پنجره، اطاق من پرسه میزند و مرتباً بطرف پنجره نگاه میکند و من ظاهرا به او بی‌توجه هستم و هیچ اعتنایی به‌نگاههای او ندارم.
14- اکتبر
امروز از سپیده، صبح تا شب، باران مثل سیل از آسمان، بزمین فرو میریخت. ولی آن مردک بیچاره مانند روزهای پیش، صبح زود خودش را بمقابل پنجره، اطاق رسانده بود طبق معمول در حال قدم زدن بود.
دلم برایش سوخت و برای آنکه او را دلگرم کرده باشم و همچنین بخاطر تشویقش، چشمکی زدم و بوسه‌ای روی هوا برایش پرتاب کردم، او با تبسم شیرینی به بوسه، من پاسخ داد. من نمیدانم او کیست. خواهرم «واریا» فکر میکند که ان مرد مو سیاه عاشقش شده‌است، بهمین جهت امروز بمن گفت:
- بخاطر عشق من است که او در زیر باران ایستاده و با وجود آنکه تمام هیکلش خیس شده باز هم از جلوی پنجره دور نمی‌شود.
اما بنظر من «واریا» دختر بی‌کله‌ای است. آخر چطور امکان دارد که مرد مو سیاهی، یک دختر چشم و ابرو مشکی را دوست داشته باشد؟
مادرم از قضیه آگاه شده است، ما «من و واریا» بدستور او بهترین لباسهای خود را بتن کردیم و سرو صورت خود را به بهترین وجهی آرایش نمودیم و آنگاه جلوی پنجره نشستیم. مادرم گفت:
- احتمال دارد که این مرد، ادم حقه باز ویا آنکه آدم خوبی باشد، ولی در هر حال شما باید توجه او را بیشتر بخود جلب کنید. من گفتم: شما اشتباه میکنید مادر، او حقه‌باز نیست.
15- اکتبر
واریا خیلی ناراحت است. خیال میکند که من جلوی سعادت و نیکبختی او را سد کرده‌ام، همچنین فکر میکند که من باعث ناراحتیش شده‌ام. اما من بنظر خودم هیچ گناهی ندارم، زیرا مرد مو سیاه به «واریا» توجهی نمیکند بلکه بمن علاقه دارد.
نزدیکهای عصر یادداشتی نوشتم و بطرف مرد مو سیاه پرتاب کردم. او یادداشت را برداشت و خواند. اما او خیلی حقه‌باز است زیرا توی جیبش

تکه‌ای گچ خارج کرد و روی استین کتش با حروف درشتی نوشت «حالا نه». او چند دقیقه جلو پنجره پرسه زد بعد به پیاده روی مقابل رفت، با گچ روی دیوار نوشت «با پیشنهادتان موافقم اما حالا نه» پس از آنکه نوشته‌ء او را روی دیوار خواندم، او با سرعت آنرا پاک کرد. نمیدانم چرا قلبم این چنین با شدت بطپش افتاده است؟

16- اکتبر

امروز خواهرم «واریا» از شدت حسد و ناراحتی با نوک آرنجش سقلمه‌ای شدید و درد آوری به سینه‌ام زد، بنظر من او دختر منحوس و کثیفی است. او قلبی انباشته از حسادت دارد.

امروز هم مانند روزهای قبل، مرد موسیاه مقابل پنجره قدم میزد، او حتی چند دفعه پنجره‌ء اطاق مرا به «آجان» محله نشان داد و چند دقیقه‌ای با او به صحبت مشغول شد، شاید او از من در نزد «اجان» تعریف و تمجید مینمود و شاید هم میخواست حقه‌ای سوار کند و یا اینکه میخواست با وعده و وعیدهای خود نظر «اجان» را نسبت بخود خوشبین نماید. امان از دست این مردها. شما مردها بی اندازه بدجنس و حقه باز و ستمگر هستید. اما در عین حال که بد جنس و ستمگر هستید، موجودی پرستیدنی و بی نظیری نیز می‌باشید!

17- اکتبر

دیشب برادرم از مسافرت آمد. اما قبل از آنکه بتواند به رختخواب خود برود، از طرف کلانتر توقیف شده و محبوس گردید.

18- اکتبر:

آن مرد رذل پست، کثافت و ناکس. تازه متوجه شده‌ام که در این مدت نه بخاطر من جلو پنجره می آمد و نه به خاطر «واریا» بلکه برای دستگیری برادرم که پول اداره‌ای را به سرقت برده بود به آنجا می آمد و کشیک می‌کشید.

اتفاقا امروز هم مرد مو سیاه را جلو پنجره دیدم، چند لحظه توی خیابان قدم زد و پس از آنکه خیابان خلوت شد روی دیوار نوشت « از امروز دیگر کاری ندارم و بفرمان شما هستم».

از شدت عصبانیت برای او شکلکی در آوردم و زبانم را نشان دادم. حیوان کثیف، رذل پست.

از: چخوف

پرسشها

۱- چرا دختر به مادرش گفت اشتباه می‌کنید و آن مرد حقه باز نیست؟

۲- چرا دختر به مرد دشنام داد؟

پیشاوند و پساوند

پیشوند و پسوند، حروف و کلماتی هستند که در پیش یا پس برخی کلمات می آیند و معانی جدیدی به‌وجود می آورند.

۱- پیشوندها:

حروف و کلماتی هستند که به اول کلمات دیگر افزوده می‌شوند و معانی حدیدی را به وجود می آورند، و اینک به ذکر برخی از پیشوندهای معروف میپردازیم.

۱- هم: هم کلاس. هم سفر، همسایه. همنشین.

۲- بی: بی‌خبر، بی‌فایده، بیسواد

۳- دژ: دش: دژخیم «جه‌لاد». دشمن

٤- با: با ادب، با هنر، باسواد

٥- نا: ناتوان، نادان.

٦- پس: پس انداز، پس مانده

۷- باز: بازگشت.

۸- پر: پر آشوب. پر مایه

۹- سر: سرچشمه، سرآغاز، سراسیمه، «سه‌رگه‌ردان»

۱۰- شاه: شاهراه

۲- پسوندها «پساوندها»

حروف و کلماتی هستند که به اخر کلمات دیگر می‌پیوندند و معانی جدیدی را به وجود میاورند. برخی از پسوندهای مشهور عبارتند از:

۱- ین: زر+ ین= زرین، رنگ+ ین= رنگین

۲- ینه: پشم+ ینه= پشمینه

۳- گین: شرم+ گین= شرمگین. غم+گین= غمگین

٤- انه: خردمند+ انه= خردمندانه. مرد+ انه= مردانه.

٥- اسا: پلنگ+ اسا= پلنگ اسا

٦- وش: ماه+ وش= ماهوش. پری+ وش= پریوش

۷- ستان: گل+ ستان= گلستان. کرد+ ستان= کردستان
۸- زار: گل+ زار= گلزار
۹- گاه : شام+گاه = شامگاه
۱۰ - بان: باغ+ بان= باغبان
۳- میانوند: مشهورترین میانوند «الفی» است که میان دو بخش کلمه قرار میگیرد، مانند: سراسر، لبالب، رنگارنگ. برابر، گوناگون.

توضیحات

پیشوند: «پیش وەند» : پێشگر
پسوند «پەسوەند» : پاشگر
میانوند « میان وەند»: ناوگر
برخی «بەرخی»: هەندێ
نو «نۆو» : نوێ، تازه
همکلاس « هەم کێلاس» : هاوپۆل
همسفر «هەم سەفەر» : هاوسەفەر
همنشین « هەم نێشین» : کەسێ کە لەگەڵت دانیشێ.
همسایه «هەم سایه» : دراوسێ، هاوسێ
بیسواد « بی سەواد» : نەخوێندەوار
پس انداز « پەس ئەنداز» : پاشەکەوت
پس مانده « پەس مانده» : پاشماوه
بازگشت «بازگەشت» گەڕانەوه
بازداشت « بازداشت» تەوقیف
پرآشوب «پۆرئاشوب» : بە ئاژاوه
پرمایه «پۆرمایه»: سەنگین، زۆر هەوێن
سرچشمه «سەرچێشمه» : سەرچاوه
سراسیمه « سەراسیمه» : سەرگەردان
شاهراه « شاهراه» : شارێ
ماهوش « ماه وەش» : مانگ ئاسا
پریوش « پەری وەش» : پەری ئاسا
شامگاه «شام گاه»: کاتی ئێواره
باغبان « باغ بان»: باغەوان

لبالب « لەبالەب» : لێوان لێو
گوناگون «گووناگوون» : جۆراوجۆر
رنگین کمان « رەنگین کەمان» : پەلکە زێڕینە
شرمگین «شەرم گین» : شەرمەزار
غمگین «غەمگین» : خەمبار

آواها «اصوات»

کلماتی هستند که حالات روحی گوینده رامی‌نمایانند و چون مفهوم جمله را دارند، این گونه کلمات را شبه جمله نیز نامیده‌اند و اصوات «آوا» بر چند وجه گوناگونند که شایع ترین آنها عبارتند از:

۱- در افسوس و درد: دریغا، دریغ، دردا، افسوس، وای، اه، اخ.
خوش است عمر **دریغا** که جاودانی نیست.
۲- در تنبیه و آگاهی: زنهار، مبادا، هان، هلا، هین، الا،
زنهار راز دل خویش فاش نکنی
۳- در ندا: ای، ایا، الف ندا.
خدایا، ای فرزند مبادا گامی در راه خیانت بنهید
٤- در تعجب و شگفت: وه، وه‌وه، عجبا، شگفتا، چه خوب
عجب که رغبت دیدار ما کردی:
٥- در تحسین و آفرین: بەبە، خوشا، زه، خه، خُنك، آفرین، زهی، بارک الله، ماشاءالله. مرحبا، احسن.
بارک الله چه داستان زیبایی!
٦- در آرزو و امید: کاش، ای کاش و کاشکی.
کاشکی کاخ ستم ویران شود.

توضیحات

آوا «ئاوا» : دەنگ
نمایاندن « نیمایاندەن» : نواندن
افسوس «ئەفسوس» : مەخابن
زنهار «زینهار» : زنهار
مبادا « مەبادا» : نەبادا
شگفت «شیگێفت» : سەرسوڕمان
جاودانی « جاودانی» : هەمیشەیی، نەمر.

راز « راز» : نهێنی
فاش «فاش» : بڵاوبوونەوە، ئاشکرا بوون
فرزند «فەرزەند» : رۆڵە، کوڕ
کاخ «کاخ»: کۆشک
بنهید «بێنەهید»: بنەی
گام « گام»: هەنگاو
ویران شود « ویران شەوەد» : وێران ببێ، بڕوخێ
دیدار «دیدار»: دیدەنی
کاش، کاشکی «کاش، کاشکی» : بریا، خۆزیا، کاشکێ.

حروف

حروف، کلماتی هستند که غالبا از کلمه‌های دیگر کوتاه‌ترند و معنی مستقلی ندارند، حروف بر چند قسم است که مشهورترین انها عبارتند از:

۱- حرف ربط:

آنست که دو کلمه یا دو جمله را به هم پیوند میدهد. حرف ربط «پیوند» دو نوع است:

آ- ساده. مانند: و، یا، تا، که، پس، اگر، چه، چون، نه، ولی، لیک، لیکن، هم، نیز، سپس، زیرا، خواه.

بکوش تا کامیاب شوی.

به کرکوک رفتم که دوستم را ببینم، ولی او را ندیدم، زیرا به مسافرت رفته بود.

تا رنج نبری، گنج نبری

ب- مرکب. مانند:

چونکه، چنانکه، تا اینکه، زیرا که، اگرچه، وقتیکه، همینکه، بلکه، وانگهی، هرچند، بنابراین، با اینکه، از بهر آن.

همینکه خوب گوش بدهیم، یاد میگیریم.

یادآوری:

حرفهای: اگر، گر، ار، تا در جمله‌های شرطی بکار میروند ولی در ردیف حروف پیوند شمرده میشوند.

اگر گل نیستی، خار هم نباش.

توضیحات

پرهیز «پەرهیز» : پارێز
رها کردن « رەها کەردون»: جێهێشتن، بەرەڵلا کردن، ئازاد کردن
دوست « دوست» : دۆست، ئاشنا
خرس «خێرس» : ورچ
گوش « گوش» : گوێ
ناپدید شد «ناپەدید شۆد» : دیار نەما
هنگامی « هەنگامی» : کاتێ
بالا « بالا» : سەرێ
پایین « پایین» : خوارێ
زمزمه «زێمزێمێ»: چپه
با خنده « با خەندێ» : بە پێکەنینەوە.
بوییدن «بوییدەن» : بۆن کردن
پنداشت «پێنداشت»: وای زانی.
صورت « سورەت» : دەموچاو
نزدیک «نەزدیک» : نزیک
پوزه «پوزە» : لمۆز، پوزە
جنگل «جەنگەل» : لێرەوار
بر زمین انداخت «بەر زەمین ئەنداخت» : دایە ئەرزا
خار «خار» : درک

تمرین

در این داستان حروف پیوند را مشخص کنید.

«دو دوست»

از: تولستوی

دو دوست در جنگلی قدم میزدند. خرسی به سوی آنها حمله برد، یکی از آنان فرار کرد و از درختی بالا رفت و خود را پنهان ساخت. در حالی که دیگری در همانجا ماند. چه می‌توانست بکند؟ تنها کاری که کرد این بود که خود را با صورت بر زمین انداخت و خودش را به مردن زد. وقتیکه به او نزدیک شد و با پوزەش او را بویید، نفس را در سینه حبس کرد. خرس با بوییدن صورت پسر پنداشت که او مرده است و از آنجا دور شد، هنگامیکه خرس از جلو چشم آنان ناپدید شد، دوستی که بالای درخت

رفته بود پایین امد و با خنده گفت:
- بگو ببینم خرس در گوشت چه چیزی زمزمه کرد؟
- اه خرس به من نصحیت کرد از دوستی، با کسی که در موقع خطر دوستش را رها میکند، بپرهیزم.

پرسشها

۱- خرس، چه چیزی در گوش پسر زمزمه کرده‌بود؟
۲ - چرا، خرس پسر را نخورد؟

۲- حرف اضافه:

کلمه‌ای است که پیش از اسم یا ضمیر یا عبارتی میاید و آنرا متمم فعل قرار میدهد و از نظر ساختمان بر دو وجه است:
أ- حرف اضافه ء ساده، مانند: ب، به، با، از، بر، تا، در، چون، برای، نزد، نزدیک، پیش، روی، سوی، پی.

یادآوری:

هر یک از این حروف در مورد مخصوص بکار میرود و بعضی از آنها معنی مختلف دارند.
۱- برادرم امروز **از** مسافرت برگشت
۲- مهناز **در** باخچه بازی میکند
آرام، **به** دبیرستان می‌رود
من مشق را **با** خودکار می‌نویسم.
ب- حرف اضافه ء مرکب، مانند: از برای، از بهر، از پی، از روی، درباره ء، بجز، در نزد.
کتاب را از روی میز بردار.

یادآوری

۱- تا، اگر برپایان زمان یا مکان دلالت کند، حرف اضافه است و اگر دوکلمه به‌هم پیوند دهد، حرف پیوند «ربط» است.
از صبح **تا** شب کار میکنم « اضافه است. بر پایان زمان دلالت میکند.»
از کرکوک **تا** سلیمانیه یک ساعت راه است. «اضافه است. بر پایان مکان دلالت میکند.»
بکوش **تا** پذیرفته شوی. «حرف ربط است.»

۲- را، اگر معنای «از، به، برای» بدهد حرف اضافه است.
حکیم را پرسیدند.. «از حکیم پرسیدند»
علی را گفتم به من سر بزند « به علی گفتم..»
گوسفندی قربانی کرده بودم، میهمانانرا، «برای میهمانان»
۳- چون: اگر معنی مثل ومانند بدهد حرف اضافه است.
از دیدارش چون گل شکفتم. «.. مانند گل شکفتم»
ولی اگر معنی پیوند دادن دو کلمه را برساند، حرف ربط ا ست.
دو ماه است برادرم را ندیده‌ام چون سرگرم کار بودم «حرف ربط».

توضیحات

همت و جوانمردی «هێمەت و جەوان مەردی»: پیاوەتی و دەست و دڵ تێری
منت « مێننەت» : منەت
سماط «سێمات» : سفره، خوان
گردآمده‌اند « گرد ئامەدێنەند» : خڕ بوونەتەوە، گرد بوونەتەوە.
مهمان « میهمان» : میوان
خارکن «خارکەن» : دڕک و داڵ کەر.
صحرا «سەحرا» : بیابان. دەشت
گوشه «گوشێ» : گۆشە
بیرون « بیرون» : دەرەوە
شتر «شۆتر» : وشتر
چهل « چێهێل» : چل
قربان « قۆربان» : قوربانی
امرا «ئۆمەرا» : میران
بزرگ «بۆزۆرگ» گەورە
سرگرم « سەرگەرم» : سەرقاڵ، مژوڵ
پدر «پێدەر» : باب
شکفتم « شێکۆفتەم» : گەشامەوە، شکۆفەم کرد.
ماه « ماه» : مانگ، هەیڤ
سر زدن « سەرزەدەن» : سەردان
گوسفند « گوسفەند» : مەڕ

پایان « پایان» : کۆتایی
صبح «سۆب»: بەیانی
صبحانه «سۆبهانێ» : نانی بەیانی
ناهار « نەهار» : نیوەرۆژە.
شام «شام»: شێو
بردار» بەردار» : هەڵگرە
میز « میز» : مێز
دبیرستان «دەبیرستان» : قوتابخانەی ئامادەیی
خودکار « خودکار» : قەڵەمی جاف
خودنویس « خودنێویس» : پاندان
مداد « مێداد» : قەڵەمی رەش
بازی « بازی» : وازی، یاری، گەمە، کایە
ساختێمان «ساختمان» : بینا
بلی « بەلێ» : بەڵێ
بیابید «بیابید» : بدۆزنەوە
پشته « پوشتێ» : کۆڵ
هرکه « هەرکێ» : هەرکێ‌یەک
منظور «مەنزور» : مەبەست
نهادن «نەهادەن» : دانان

تمرین

«را» اضافه در نوشته، زیر بیابید.
حاتم طایی را گفتند:
- از تو بزرگ همت تر در جهان دیده‌ای یا شینده‌ای؟
گفت: بلی، یک روز چهل شتر قربان کرده‌بودم امرای عرب را و خود به گوشه، صحرا به حاجتی بیرون رفتم. خارکنی را دیدم پشته فراهم نهاده، گفتم : به مهمانی حاتم چرا نروی که خلقی بر سماط او گرد آمده اند؟
گفت: هرکه نان از عمل خویش خورد
منّت حاتم طایی نبرد
من آو را به همت و جوانمردی از خود برتر دیدم.
از گلستان سعدی.

پرسشها

۱- سعدی، چه منظوری در پشت این حکایت نهاده و چه پندی به ما میدهد؟

۲- حاتم طایی چه پاسخی داد؟

۳- حرف نشانه:

آنســــت که برای تشخیص دادن مقام کلمه در ساختمان جمله بکار میرود.

محمد کتاب را خواند « را، نشانه ء مفعولی»

مادر حسن، خواهر من است. «ـــ» نشانه، مضاف الیه

«را» نشانه ء مفعول است، اگر با مَفعول جمله همراه باشد.

او را دیدم.

درسم را خواندم

یادآوری

۱- گاهی مفعول همراه «را» میاید. مانند:

یانسن، ریزبین را اختراع کرد.

۲- گاهی بدون نشانه می آیـد. مانند: برای دیدن حشرات کوچک ریز بین بکار میبرند.

۳- گاهی همراه « ی» می آید. مانند: دیروز کتابی خریدم

٤- گاهی همراه «ی» و «را» می‌اید. مانند: کتابی را که خریده بودم، به کتابخانه، همگانی هدیه کردم.

تمرین

نوشته، زیر را به کردی ترجمه کنید:

مرگ الان خیلی آسان میتواند بسراغ من بیاید، اما من تا میتوانم باید زندگی کنم، نباید به پیشواز مرگ بروم. البته اگر یک وقتی ناچار با مرگ روبرو شدم، که میشوم، مهم نیست. مهم اینست که زندگی یا مرگ من چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد..

ماهی سیاه کوچولو. از: صمد بهرنگی

توضیحات

مرگ «مەرگ»: مردن

خیلی « خێیلی»: زۆر

سراغ « سۆراغ» : سۆراخ، سەروەخت
نباید « نەبایەد» : نابێ
زندگی « زنێدیگی» : ژیان
البته « ئەلبەتێ» : هەڵبەتە
ماهی « ماهی» : ماسی
داشته باشد: داشتێ باشەد» : هەبێ.

فرق مضاف اليه با صفت*

۱ - صفت و موصوف در حکم یک اسم است، یعنی صفت در نهاد موصوف نهان است و در عالم خارج وجود ندارد. مانند: باغ زیبا.
در ترکیب بالا باغ و زیبا دو چیز جدا از هم نیستند.
مضاف و مضاف الیه: دو چیز کاملا جدا از یکدیگرند. مانند: خواهر مریم..
در ترکیب بالا «خواهر» یک موجود است و «مریم» موجود دیگر.
۲- در مضاف و مضاف الیه، کلمه دوم « مضاف الیه» همیشه اسم یا ضمیر یا صفت جانشین اسم است. مانند:
باغ احمد..
باغ او..
باغ دانشمند..
۳- پیش از صفت میتوان کلمه‌های « بسیار، سخت» را آورد و بعد از ان کلمه «تر» آورد: مانند:
گل زیبا ــ گل بسیار زیبا

صفت و موصوف

دریای خروشان ــ دریای سخت خروشان
گل زیبا+تر ــ گل زیباتر
دریای خروشان+ تر ــ دریای خروشان تر.
ولی در مورد مضاف و مضاف الیه این کار ممکن نیست. مانند:
باغ دانشمند. باغ بسیار دانشمند

مضاف و مضاف الیه

باغ دانشمند. باغ دانشمندتر
٤- در اخر ترکیب وصفی، میتوان یکی از فعلهای ربطی «است، بود،

شد» آورد. مانند:

گل سرخ ـــ گل، سرخ است. «موصوف و صفت است.»

ولی در مورد ترکیب اضافی این کار ممکن نیست. مانند:

باغ علی ـــ باغ، علی است «مضاف و مضاف الیه»

۵- مضاف الیه چون اسم است، نشانه، جمع می‌پذیرد ولی صفت نمی‌پذیرد. مانند:

دیوار باغ ـ دیوار باغها « مضاف و مضاف الیه»

گل زیبا ـــ گل زیباه «موصوف و صفت.»

توضیحات

کله «کەللێ»: کاسەسەر

آدم «ئادەم»: بیئادەم

گذاشته‌اند «گۆزاشتێ نەند»: دایان ناوه.

چیز بفهمد « چیز بێفەهمەد» : شت تێبگات

باید «بایەد»: دەبێ

عوض کن « عەوەز کۆن»: بگۆڕه،

زشت «زێشت»: ناشیرین

می‌پندارد « می‌پێندارەد»: دەزانێ

می‌نگرد «مێ‌نێگەرد»: تەماشا دەکا

جل « جۆل»: کورتان

دشمن «دۆشمەن»: دژمن

دیبا «دیبا»: ئاوریشم

منفور « مەنفور»: بێزراو

دانشگاه « دانێشگاه»: زانستگه

آشیانه « ئاشیانە» : هێلانە، هێلین

طلا « تەلا» : زێڕ

پرتو «پەرتۆو»: تیشک، روناکی.

نهان «نەهان»: شاراوه

دراز «دێراز»: درێژ

تمرین

در ترکیبهای زیر، ترکیب اضافی از ترکیب وصفی تشخیص بدهید:

درس تاریخ. جام طلا، گلستان سعدی.
خداوند توانا. درخت پیر. آشیانه، بلبل. زلف دراز.
دانشگاه سلیمانیه. دست روزگار.

تمرین

در نوشته‌های زیر مفعولهای را که با «را» آمده است، مشخص کنید:
آدم مست، دوست را دشمن، و منفور را محبوب، و زشت را زیبا و جل را دیبا مینگرد، گاه خود را قهرمان می‌پندارد.
- «ای بابا! برو پی‌کارت، برو عقلت را عوض کن، مگر هر کس هرچی گفت باید باور کرد؟! پس این عقل را برای چی توی کله آدم گذاشته‌اند؟ «آدمیزاد» گفته‌اند که چیز بفهمد، اگر نه می‌گفتند: «حیوان»..

عدد - معدود

عدد، کلمه‌ای است که برای بیان شماره، اشخاص یا اشیا، بکار میرود، مانند:
پنج کتاب را خریدم.
معدود: آنست که بوسیله، عدد، شماره، آن بیان می‌شود. مانند: کتاب، در مثال بالا.
عدد بر چهار قسم است:
۱- عدد اصلی
۲- عدد ترتیبی یا وصفی
۳- عدد کسری
٤- عدد توزیعی
۱- عدد اصلی «۲۰» بیست کلمه میباشند.
۱، ۲، ۳، ٤، ٥، ٦، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۰، ۳۰، ٤۰، ٥۰، ٦۰، ۷۰، ۸۰، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۰۰ بقیه اعداد از قبیل ۱۱، ۱۲، ۱۳، صد هزار از ترکیب اعداد اصلی بدست میایند.

یاد اوری:

۱- معدود، عدد اصلی همیشه بعد از عدد ذکر میگردد و همیشه مفرد است. مانند:
- پنج ماه.
- بیست کتاب.

۲- کلمات چند و چندان، چندی و چندین تعداد نامعلوم را بیان میکند، مانند:
چندین روز راه پیمودیم «شماره، روزها معلوم نیست».
۲- عدد ترتیبی «وصفی»
آنست که ترتیب معدود را بیان کند. مانند: نخست، نخستین، دوم، دومین، چهارُم، چهارمین.
یاداوری: عدد ترتیبی همان عدد اصلی هست که حرف آخرش مضموم شده و «م» به ان افزوده شده است.
چهار: چهار+م= چهارُم
* عدد ترتیبی را میتوان پیش از معدود وهم پس آز ان آورد. مانند: نخستین درس. درس نخستین.
* در آخر عدد «سي» كلمه «ام» آورده می شود: سی ام.
۳- عدد کسری: آنست که پاره‌ای از عدد صحیح را برساند. مانند: پنج یک. صد یک. ده یک
امروزه اعداد کسری بصورت عدد ترتیبی «وصفی» نیز بکار می‌برند. مانند: یک پنجم. یک چهارم. پنج دهم. هفت هشتم.
٤- عدد توزیعی: آنست که معدود خود را بمقدار متساوی بخش کند. مانند: دو دو، چهار چهار.
برخی اوقات به عدد اصلی پسوند «گان» افزوده نموده و آنرا به عدد توزیعی تبدیل می‌نمایند. مانند:
یگان «احاد». دهگان «عشرات». صدگان «مئات».
یاداوری:
۱- گاهی کلمه، «اند» به چشم می‌خورد و این کلمه به معنای (۳-۹) بکار رفته است. مانند:
.... بیست و اند سال پادشاهی کرد.
۲- هرگاه دو یا چند عدد در مورد تردید ذکر شوند، همیشه از عدد کوچکتر شروع کنند. مانند:
چهار پنج روز..
هفت هشت بار...
۳- برای بیان معدود و تمیز آن الفاظی اصطلاح شده است که نمونه،

آنها از این قرار است:
* در مورد انسان، «تن و نفر» مانند: دو نفر سرباز آمدند. دو تن از شاگردان نیامده‌اند.
* در مورد چهارپایان «راس و سر بکار» میرود، مانند: دو راس گوسفند، هشت سر قاطر.
* در مورد شمشیر، کارد و تفنگ، «قبضه» به کار میرود. مانند: شش قبضه تفنگ. یک قبضه کارد.
* در مورد توپ و تانک «عراده» گویند. مانند: دو عراده توپ، چهار عراده تانک.
* در مورد کشتی و هواپیما، «فروند» میگویند. مانند: سه فروند کشتی. چهار فروند هواپیما.
* در مورد انگشتری و چاه، «حلقه» میگویند. مانند: یک حلقه انگشتری، دو حلقه چاه عمیق.
* در مورد دستکش و جوراب، «زوج وجفت» گویند. مانند: سه جفت جوراب. چهار زوج دستکش.
* در مورد اتومبیل، درشکه و تلفن، ساعت و اشیای خودکار، «دستگاه» گویند. مانند: دو دستگاه دوچرخه.
* در مورد عمارت و خانه، «باب» میگویند. مانند: یک باب دکان.
* در مورد تشک و لحاف و فرش، «تخته» گفته‌اند. مانند: دو تخته قالی.
* در مورد کتاب «جلد» و زمین «قطعه» و پارچه «قواره» گویند. مانند: یک جلد کتاب. دو قطعه زمین. دو قواره پارچه.

* ۳+۳= ۶: سه با سه = شش. «جمع»
* ۱۰-۷=۳: ده منهای هفت= سه «تفریق»
* ۷-۲=۵: دو از هفت = پنج «تفریق
* ۳×۳ = ۹: سه‌سه‌تا= نه تا «تا»
۵×۳= ۱۵: پنج سه تا = پانزده تا . «تا»
۱۵ ÷۳=۵: پانزده تقسیم بر سه = پنج «بر»

توضیحات

عدد «نه‌ده‌د» : ژماره

معدود «مەئدود»: ژمێرراو
شماره «شوّماریّ»: ژماره
راه «راه»: رێگا
پیمودیم «پێیمودیم»: پێوامان، بڕیمان
نخست «نۆخۆست»: یەکەم. سەرەتا
بخش «بەخش»: بەش
اند «ئەند»: هەند «٣-٩» نەوەد و هەندێ ساڵ ژیاوه.
قاطر «قاتێر»: هێستر
تانک «تانک»: تانک
هواپیما «هەواپێ یما»: فرۆکه.
فرودگاه «فرودگاه»: فرۆکەخانه
چاه «چاه»: بیر
دستکش «دەستکێش»: دەستکێش
جفت «جۆفت»: جووت
درشکه «دۆرۆشکێ»: گالیسکه
تشک «تۆشەک»: دۆشەک
لحاف «لەهاف»: لێفه
دوچرخه «دۆچەرخێ»: پاسکیل
قالی «قالی»: قالی، وەرته.

ئەم کتێبە

خوێنەری هێژا:

... هیچ پێت سەیر نەبێ گەر بڵێم هەرگیز بیرم لەوە نەکردبووەو کە ڕۆژێ لە ڕۆژان دەست بدەمە دانان و ئامادە کردنی کتێبێکی لەم بابەتە. چونکە بەش بە حاڵی خۆم چونە بنج و بناوانی زمان بەکارێکی قورس دەزانم و ئەو ماوەیەشم نەبوو کە کارەکەم نەخت و پوخت و بەدڵی خۆم بێ، بۆیە وەختێ ڕێکخراوی خێرخوازی «کۆمەڵەی هیوای عێراقی» لە ١٩٩٥/٢/١١ دا دەورەیەکی فێرکردنی زمانیان کردەوە و زمانی فارسی یەکێک بوو لەو زمانانەی کە لە پرۆژەکەیاندا بوو، و ڕویان لە من نا کە زمانی فارسییەکە بڵێمەوە، زۆرم پرس و ڕا لەگەڵ خۆم دا کرد، دوو دڵ بووم لەوەی کە بچمە ژێر ئەو بارە قورسە یان نا! کە چووم دەرەقەت دێم یان نا! بڕیاردان قورسە! زمانیش زەحمەتە لە ماوەی «٤٠» سەعات دا بگوترێتەوە، چونکە بۆ فێربوونی هەر زمانێک بەلای کەمەوە دەبێ سێ قۆناغ لەبەرچاو بگیرێ، فێربوونی دەنگەکان «فۆنیم» فێربوونی لایەنی مورفۆلۆجی زمان کە بریت یە لە لێکۆڵینەوەی وشە لە دەرێ ی ڕستەدا و ئەوجا فێربوونی لایەنی سینتاکسی زمان کە بریتی‌یە لە مامەڵەکردن لە تەک وشەدا، لەناو ڕستەدا و بە جۆرێکی هاوپەیوەند لەگەڵ وشەکانی تری ناو ڕستەدا.

بە هەرحاڵ، بە نە بەدڵی یەوە، کارەکەم وەئەستۆ گرت و شانم لێ قایم کرد، ئەوجا ما بیر لەوە بکەمەوە چۆن ئەم «٤٠» سەعاتە بە فیڕۆ نەدەم و ئەوپەڕی سوود بە فێرخوازان بگەیەنم. هەرچی سەرم هێناو سەرم برد «٤٠» سەعات بەشی ئەو سێ قۆناغە ناکات کە من بە تەمای بووم. بۆیە هەستام هەردوو قۆناغی فێربوونی دەنگەکان و مورفۆلۆجیم بەشێوەیەکی زۆر چڕ وپڕ لێکدا و هەر بۆخۆیی چێشت ناورم لەلایەنی

سێنتاکسی دایەوە و دوای چل سەعات کار کردن و خوێندنەوەی چەندین سەرچاوە بۆ ئەم مەبەستە، ئەم کتێبە هاتە بەرهەم. لەم کتێبەدا تەنیا هەوڵی ئەوەم داوە فێرخوازان بخەمە سەر راستە رێگەی فێربوون و هەنگاوانی پاشترم وەنەستۆی خۆیان خستووە.

جا ئەگەر ئەم نیشانەیەم ئەنگاوتبێ، خۆم بە بەختیار دەزانم و هیوادارم مامۆستا و شارەزا و پسپۆران، لە چوارچێوەی ئەو مەبەستەدا کە کتێبەکەی بۆ دانراوە، بە سەرنج و تێبینی و پێشنیازی خۆیان چاپی دووەمی ئەم کتێبە ئەگەر کرایەوە- دەوڵەمەند بکەن و پێشوەختە خۆم بە منەتبار دەزانم.

هیڤی سەرکەفتن ژ بۆ هەموو لایەک دەخازم

حەمەکەریم عارف
سلێمانی
١٩٩٥/٣/٢٤

کورتەیەک لەمەڕ زمان و ڕێزمانی فارسی و ئەلف و بێی فارسی.
* دەستوری «ڕێزمان» زمان چی‌یە؟
- دەستوری زمان، زانستێکە کە فێری ئاخافتن و دروست نوسینمان دەکات.
دەستوری زمان بە شێوەیەکی گشتی لە دوو بەش دا دەخرێتە بەر باس و لێکۆڵینەوە.
١- باسی مورفۆلۆجی «تەجزیە»
٢- باسی سێنتاکسی « تەرکیب»
باسی مورفولۆجی «تەجزیە»:
ئەگەر لە دەرێی ڕستەدا و بە تەنیا لە ووشە بکۆڵینەوە و گفتوگۆی لەسەر بکەین، ئەوا خستومانەتە بەرباسی مورفۆلۆجی.
باسی سێنتاکسی «تەرکیب»:
بریتی‌یە لە لێکۆڵینەوەی ووشە لە ناو ڕستەدا و بە شێوەیەکی هاوپەیوەند لەگەڵ ووشەکانی‌تری نێو ڕستەکەدا.
نوکە بڕوانە ئەم ڕستەیەی خوارەوە و سەرنج بدە کە چۆن هەردوو باسی مورفۆلۆجی و سێنتاکسی «تەجزیە و تەرکیب» ی بە سەرا جێبەجێ دەکەین: « بڕوانە فارسیەکە = ب.ف».
هەر زمانێک بۆ ئاخافتن و نوسین پێویستی بە ووشە هەیە. هەر ووشەیەکیش لە ژمارەیەک پیت پێک هاتووە.
لە زمانی فارسیدا «٣٣» پیت بەکار دێت کە بریتین لە: «ب.ف = بڕوانە فارسیەکە.»
لەم (٣٣) پیتە «٨» هەشتیان تایبەتن بە زمانی عەرەبی و هاتونەتە ناو زمانی فارسییەوە «ب.ف.»
هەروەها لەم «٣٣» پیتە «٤» چواریان تایبەتن بە زمانی فارسییەوە.
پیتەکانی دی، پیتی هاوبەشن لە نێوان هەردوو زمانی فارسی و عەرەبی‌دا.
سەرنج:
١- «واو» مەعدولە: پیت «و» هەندێ جار دەنووسرێ بەڵام ناخوێنرێتەوە و پێی دەڵێن «واو»ی مەعدولە. «ب.ف».
پێش «واو»ی مەعدولە هەمیشە پیتی «خ» دێت و دوای ئەو «واو» یەکێک لەم پیتانە دێ: «ا، و،ر،ز،ش، ن، هـ، ی،» وەک: «ب.ف».

ئەگەر لە دوای واوی مەعدولەوە پیتی «ئەلف» بێت، ئەوا واوەکە وەکو « ا» دەخوێنرێتەوە. وەک «ب.ف». ئەگەر دوای واوی مەعدولە پیتی «ی» بێت، ئەوا واوەکە وەک «ی» دەخوێنرێتەوە. وەک «ب.ف».

٢- «ە» درکا و نەدرکاو

أ- «ە» ی درکاو «ملفوظ» ئەوەیە کە دەنوسرێ و دەخوێنرێتەوە، ئەم پیتە لە سەرەتاو ناوەڕاست و کۆتایی وشەوە دێت، وەک «ب.ف».

ب- «ە»ی نەدرکاو «غیر ملفوظ» : ئەوەیە کە دەنووسرێ بەڵام ناخوێنرێتەوە و تەنیا لە کۆتایی وشەوە دێ. وەک : «ب.ف»

ج - پیتی (ة) کە تایبەتی ووشە عەرەبی‌یەکانە. ئەم پیتە لە زمانی فارسیدا هەندێ جار وەک «ە»ی نەدرکاو دەنوسرێ و دەخوێنرێتەوە، واتە هەمان مامەڵەی «ە»ی نەدرکاوی لەگەڵ دەکرێ. وەک : «ب.ف». ئەم پیتە «ة» هەندێ جاری دێ بە شێوەی «ت» دەنووسرێ و دەخوێنرێتەوە. وەک : «ب.ف».

د- ئەو ووشانەی کە بە «ە»ی نەدرکاو کۆتاییان دێ، هەر گاڤێ «ی» چاوگییان بخرێتە دوا، ئەو «ە» کە دەگۆڕێ بە «گ». وەک : «ب.ف»

هـ- ئەگەر ووشەیەک بە «ە» نەدرکاو کۆتایی بێت، هەرگاڤێ بدرێتە پاڵ ووشەیەکی دی، نیشانەی هەمزە لەسەر «ە» کە دادەنرێ و وەکو «یا» دەخوێنرێتەوە و بەم شێوەیە دەنوسرێ. وەک : «ب.ف».

ڕستە

مرۆڤ هەمیشە مەبەستی خۆی لە شێوەی ڕستەدا دەردەبڕێ. هەر کاتێ چەند ووشەیەک بە دەم یەکەوە بێن و مانا و چەمکێکی تەواو بگەیەنن، پێی دەڵێن ڕستە. وەک : «ب.ف». ڕستە لە رووی ناودرۆک و بابەتەوە، دووجۆرە:

١- ڕستەی فرمانی:

ئەوەیە لەروی کە فرمانێکی تەواوی تێدا بێ. وەک : «ب.ف».

٢- ڕستەی ناوی:

ئەوەیە کە فرمانی پەیوەستی تێدا بێ. وەک : «ب.ف».

ڕستە لە روی پێکهاتەوە «بیناوە» دەبێ بەسێ بەشەوە:

١- ڕستەی سادە:

ئەوەیە کە یەک فرمانی تێدا بێ و ماناو چەمکی تەواو بگەیەنێ. وەک : «ب.ف».

٢- ڕستەی ناتەواو: ئەوەیە کە ماناکەی تەواو نەبێ. وەک : «ب.ف».
٣- ڕستەی لێکدراو: ئەوەیە کە لە فرمانێک پتری تێدا بێ. وەک : «ب.ف».
تێبینی:
لەو ڕستەیەی سەرێ را «ب.ف» لە فرمانێک پتر هەیە و دوو جۆرە ڕستەش هەیە. یەکێکیان پارستە و ئەوی تریان شارستەی پێدەڵێن.
شارستە: ئەوەیە کە مەبەستی سەرەکی بگەیەنێ و مانای تەواو بەدەستەوە بدات.
پارستە: «ڕستەی پاشکۆ = پەیرەو» : ئەوەیە کە بۆ مەبەستی تەواوکردنی واتای شارستە بەکار دێت. «ب.ف».
مصدر «چاوگ»
چاوگ، ئەوەیە کە ئەنجامدانی کارێک یا دەرخستنی حاڵەتێک، بێ ئەوەی کات یا کەس «بکەر»ی مەبەست بێ، دەربڕێ و بنوێنێ.
نیشانەی چاوگ «دن» یا «تن»ە، کە ئەگەر «ن»ەکەی لێ لابرێ، فرمانی ڕابوردوی سادە دەمێنێتەوە. وەک: «ب.ف».
جۆرەکانی چاوگ
١- چاوگی بنجی: ئەوەیە کە لە بنج و بناوان دا چاوگ بێ. ئەگەر «ن» بخرێتە سەر ڕەگی فرمانی ڕابوردووی سادە، ئەوا چاوگی بنجی لێ دروست دەبێ و نیشانەکەشی یا «دن» یا «تن»ە. وەک : «ب.ف».
٢- چاوگی دروستکراو:
ئەوەیە کە لە بنەڕەتدا چاوگ نەبووە، بەڵکو پاشگری «یدن» خراوەتە سەر کۆتایی ووشەی فارسی و عەرەبی و ئەم چاوگەی لێ بەدەست هاتووە. وەک «ب.ف».
٣- چاوگی سادە:
ئەوەیە کە لەووشەیەک پتر نەبێ. وەک : «ب.ف».
٤- چاوگی لێکدراو:
ئەوەیە کە لە ووشەیەک پتر پێک هاتبێ. وەک : «ب.ف».
٥- چاوگی سوک کراوە:
ئەوەیە کە «ن»ی نیشانەی چاوگی لێ لابرێ و هەمان مانای چاوگیش بگەیەنێ وەک : «ب.ف».
چەند سەرنجێک لەمەڕ چاوگ و ئەو گۆڕانکارییانەی بەسەر فرمانی

داخوازی و هاوپەیوەندەکانی دا دێ.
هەمیشە بەر لە نیشانەی چاوگ، یەکێک لەم یازدە پیتەی دەستەواژەی «زمین خوش فارس» دێت و ئەم پیتانە بە زۆری لە فرمانی داخوازی و هاوپەیوەندەکانی دا، بەم شێوەیەی خوارەوە دەگۆڕێن.
١- «ز»: وەکو خۆی دەمێنێتەوە. وەک : «ب.ف».
٢- «م»: لا دەبرێ. وەک : «ب.ف»
٣- «ی»: لادەبرێ. ٠ەک : «ب.ف»
لە دەستور بەدەر « ناوێزە» «ب.ف».
٤- «ن»: بەدەقی خۆیەوە دەمێنێتەوە . وەک : «ب.ف».
٥- «خ»: دەگۆڕێ بە «ز». وەک : «ب.ف». لەدەستور بەدەر «ناوێزە» «ب.ف»
لەچاوگی «پختن» دا ئەگەرچی «خ» بۆ «ز» گۆڕاوە بەلام چونکە لە بنجی ووشەکەدا گۆڕانکاری روی داوە، بۆیە بە ناوێزەو لە دەستور بەدەر ژمێردراوە.
٦- «و»: دەگۆڕێ بۆ «ئەلف» و لە دوای ئەلفەکەوە بەزۆری «ی» زیاد دەکرێ. وەک : «ب.ف».
لە دەستور بەدەر «ناوێزە» «ب.ف»
٧- «ش» ئەگەر پاش «ئەلف» بێت دەگۆڕێ بۆ «ر» وەک : «ب.ف».
لە فرمانی داخوازی «داشتن» دا ئەمڕۆکە لەبری «دار» «داشتە باش» بەکار دەهێنرێ.
«ش» ئەگەر لە پاش «ئەلف»ەوە نەیەت، دەستوری تایبەتی نی یە، وەک : «ب.ف».
٨- «ف» دەگۆڕێ بە «ب» وەک : «ب.ف».
لە دەستور بەدەر «ناوێزە» «ب.ف»
٩- «ا» لادەبرێ وەک : «ب.ف».
لە دەستور بەدەر «ناوێزە» «ب.ف»
١٠- «ر» وەکو خۆی دەمێنێتەوە و هەندێ جاریش «ئەلفێکی» لەپێشەوەی بەکار دێنن: وەک : «ب.ف».
لەدەستور بەدەر «ناوێزە» «ب.ف»
لە ووشەی «بردن» دا ئەگەر چی « ر» وەکو خۆی ماوەتەوە بەلام چونکە گۆڕانکاری لە بنجی ووشەکەدا رووی داوە، بۆیە بە ناوێزە هاتۆتە ژماردن.

۱۱- «س» ئەگەر پێش «س»ە کە بۆر بێ ئەوا دەگۆڕێ بۆ «و» و هەندێ جاریش «ی» بە دوا دا زیاد دەکرێ وەک : «ب.ف»
خۆ ئەگەر پێش «س»ە کە بۆر نەبێ، ئەوا لەم چوار نمونەیەی ژێرەوەدا دەگۆڕێ بە «ه». وەک : «ب.ف».
لەم هەشت نموونەیەشدا، «س» ە کە لا دەبرێ. وەک : «ب.ف».

فرمان

فرمان:

ووشەیەکە دەلالەت لە روداني کارێک دەکات لە یەکێک لە کاتەکانی رابوردوو، ئێستا، داهاتوودا. وەک:«ب.ف».
بەپێی ئەو پێناسەیەی سەرێ هەر فرمانێک پێویستە سێ چەمکی بنەڕەتی بگرێتە خۆ:
۱- کار یا حاڵەت
۲- کات
۳- کەس «ئەنجام دەری کار»
وەک فرمانی «رفت» کە هەر سێ چەمکەکەی سەرێی گرتۆتە خۆ:
۱- رفتن= کارو حاڵەت.
۲- چەمکی کات لەم فرمانە= کاتی رابوردوو.
۳- مانای کەسیش وەکو لە فرمانەکەدا دیارە «ئەو»ە.
وەکو لە پێناسەی فرمان دا ئاشکرا بوو، یەکێک لە چەمکەکانی بریتیە لە کەسی ئەنجام دەری کار، کە فرمانەکەی دەدرێتە پاڵ. ئەم کەسانە لە زمانی فارسیدا بە «٦» شێوە دەردەکەوێ و پێیان دەگوترێ راناوی کەس.

یەکەم کەسی تاک	**یەکەم کەسی کۆ**
دووەم کەسی تاک	**دووەم کەسی کۆ**
سێیەم کەسی تاک	**سێیەم کەسی کۆ**

«بڕوانە فارسییەکە = ب.ف»

فرمان لە روی کاتەوە:

فرمان لە رووی کاتەوە دەبێ بە سێ بەشەوە.
۱- فرمانی رابوردوو.
۲- فرمانی رانەبوردوو.
۳- فرمانی داهاتوو.

فرمانی رابوردوو:

ئەوەیە کـە دەلالەت لە رودانی کـارێک لەکـاتی رابوردودا دەکـات. وەک: «ب.ف».

فرمانی رابوردوو «٥» جۆرە:

١- رابوردی سادە:

ئەوەیە کـە دەلالەت لەروودانی کـارێک لە رابوردودا بکات. چۆنێـتی دروستکردنی: چاوگ -ن= رابوردوی سادە.

٢- رابوردوی بەردەوام:

ئەوەیە کـە بە شێـوەیەکی بەردەوام دەلالەت لە رودانی کـار لە کـاتی رابوردودا بکا. نیشانەکەشی پێشگری «می»یە کە دەچێتە پێش رابوردوی سادە.

چۆنێتی دروستکردنی: می+چاوگ - ن = رابوردوی بەردەوام.

٣- رابوردوی نەقلی:

ئەوەیە کـە دەلالەت لە رودانی کـارێک لە رابوردیەکی تەواودا دەکـات. وەک: «ب.ف».

چۆنێـتی دروسـتکردنی چاوگ -ن+ە+ گـەردانی «است»= رابوردوی نەقلی.

٤- رابوردوی دور:

ئەوەیە کە کاتی رودانەکەی دور بێ و بە کۆمەکی «بوون» گەردان دەکرێ.

چۆنێتی دروستکردنی: چاوگ - ن+ە+ بود= رابوردوی دور.

٥- رابوردوی ئیلتزامی:

ئەوەیە کە رودانی کارێک لە رابوردودا بە شێوەی گومان و دوو دڵی یا نومێد و ئارەزوو بەیان بکات.

چۆنێـتی دروسـتکردنی: چاوگ - ن+ە+ گـەردانی «باشـد» = رابوردوی ئیلتزامی.

فرمانی رانەبوردو و جۆرەکانی:

فرمـانی «مضارع» ئەوەیە کە لە نێوان ئێستا و ئایندەدا هاوبەش بێ و روودانی کارێک یا رودانی حالەتێک لە کاتێ ئێستا یان ئایندەدا بنوێنێ. وەک: «ب.ف».

فرمانی رانەبوردوو «مضارع» دوو جۆرە:

١- رانەبوردوی ئیخباری:

ئەوەیە کـە رودانی کـارێک بە شـێـوەی هەواڵێکی لە گـومـان بەدەر

دەربڕێ. وەک: «ب.ف».
چۆنێتی دروستکردنی:
می+ رەگی مضارع+ راناوە بکەرییەکان «م، ی، د. یم، ید، ند»
٢ – رانەبوردوی ئیلتزامی:
ئەوەیە کە بەشێوەی گومان و دوودڵی، تکاو ئارەزوو کارێک بنوێنێ.
وەک: «ب.ف».
چۆنێتی دروستکردنی:
ب+رەگی مضارع+ راناوی بکەر= رانەبوردوی ئیلتزامی.

*

فرمانی داهاتوو «ئاینده»
ئەوەیە کە روداني کار تەنیا لەکاتی ئاینده دا «داهاتوو» بنوێنێ.
وەک: «ب.ف».
چۆنێتی دروستکردنی:
گەردانی «خواستن»+ رابوردوی سادە = فرمانی ئاینده. وەک: «ب.ف».

*

فرمانی ئەرێ ونەرێ «مثبت و منفي»
فرمانی ئەرێ:
ئەوەیە کە بەشێوەی ئەرێ دەلالەت لە روداني کارێک بکا.
وەک: «ب.ف».
فرمانی نەرێ:
ئەوەیە کە بەشێوەی نەرێ دەلالەت لە روداني کارێک بکا.
وەک: «ب.ف».
فرمانی داخوازی و نەهی:
فرمانی داخوازی: ئەوەیە کە حوکم و ئەمر بگەیەنێ. وەک: «ب.ف».
بە جۆری نەفیی فرمانی داخوازی دەگوترێ نەهی. وەک: «ب.ف».
فرمانی کۆمەک:
فرمانانی «کۆمەک»، ئەوانەن کە فرمانی دی بە کۆمەک و یارمەتی دان گەردان دەکرێ. گرنگترین فرمانانی کۆمەک بریتین لە: استن. بودن. خواستن. شدن. شایستن. بایستن.
١ – استن: رابوردی ئەقلی بە یارمەتی ئەو گەردان دەکرێ.

وەک:«ب.ف».
٢- بودن: رابوردوی دورو نیلتزامی بەیارمەتی گەردان دەکری.
وەک:«ب.ف».
٣ - خواستن: یارمەتی گەردان کردنی فرمانی نایندە دەدا.
وەک:«ب.ف».
٤- شدن: فرمانی نادیاری بە هۆوە چێ دەکرێ. وەک:«ب.ف».

فرمانی تێنەپەڕ و تێپەڕ:

فرمانی تێنەپەڕ: ئەوەیە کە بەرکاری «مفعول» راستەوخۆی نەبێ و بەبکەر ماناکەی تەواو دەبێ. وەک:«ب.ف».

فرمانی تێپەڕ: ئەوەیە کە لە پاڵ بکەردا، بەرکاریشی هەبێ. وەک:«ب.ف».

تێبینی:

بەرکار، لەگەڵ فرمانی تێنەپەڕدا نایەت، بەڵکو تەواوکەری لەگەڵدا دێ.وەک:«ب.ف».

فرمانی تێپەڕ: دەشێت لەگەڵ بەرکاردا، تەواوکەریش وەربگرێ. وەک:«ب.ف».

فرمانی دیار و فرمانی نادیار:

١- هەر فرمانێ کە بدرێتە پاڵ بکەر، و بکەرەکەی دیار و ئاشکرا بێ فرمانی دیاری پێ دەڵێن، وەک:«ب.ف».
٢- هەرکاتێ فرمان بدرێتە پاڵ بەرکار، پێی‌دەگوترێ فرمانی نادیار. وەک:«ب.ف».

چۆنێتی دروستکردنی:

چاوگ- ن+ە+ گەردانی شدن= فرمانی نادیار.

تێبینی: تەنیا فرمانی تێپەڕ دەکرێ بە نادیار، چونکە فرمانی تێنەپەڕ، بەرکاری نیە، تا فرمانەکەی بدرێتە پاڵ.

بۆ بە تێپەڕ کردنی فرمانی تێنەپەڕ، رێبازی دەستوری تایبەتی هەن کە لەجێی خۆیدا دەچینەوە سەری.

راناو و بەشەکانی:

راناو، ووشەیەکە کە جێی ناوێک بگرێتەوەو، نەیەڵێ ئەو ناوە دووبارە ببێتەوە. وەک:«ب.ف».

مەرجەعی راناو:

ئەو ووشەیەی کە راناوەکە جێی بگرێتەوە پێی دەڵێن مەرجەعی راناو. بۆ وێنە ووشەی «کوردۆ» لە نمونەکەی سەرێ را، مەرجەعی راناوی پێ دەڵێن وەک: «ب.ف».

ئەو راناوانەی بۆ ئێرە پێویستن و بە کەڵکی دەرسەکەمان دێن بریتین لە «٣» جۆر:

١- راناوی کەسی ٢- راناوی ئیشارەت ٣- راناوی هاوبەش.

راناوی کەسی:

ئەوەیە کە جێی ناو دەگرێتەوە و شەش جۆرە پێکهاتی هەیە و دەبێ بە دووبەشەوە:

١- راناوی کەسی سەربەخۆ «جیا» کە بریتین لە:

یەکەم کەسی تاک	یەکەم کەسی کۆ
دووەم کەسی تاک	دووەم کەسی کۆ
سێیەم کەسی تاک	سێیەم کەسی کۆ

«ب.ف»

٢- راناوی لکاو:

ئەوەیە کە بە ووشەیەکی پێش خۆیەوە بلکێ. ئەمەیش دووجۆرە:

أ- دەستەیەک کە تەنیا بە فرمانەوە دەلکێ و لەشێوەی بکەردا دێت و «راناوی بکەر» یان پێ دەڵێن، کە بریتین لە: «م.ی.د.یم. ید. ند.» «ب.ف»

تێبینی:

١- راناوی لکاوی «د» سێیەم کەسی تاک لەگەڵ فرمانی رابوردا بەکار نایەت.

٢- لەو شوێنانەدا کە مەرجەعی راناو «کەس = ناقل» بێ، بە زۆری راناوی «او» و ئەگەر «کەس نەبێ» راناوی «ان» بەکار دەهێنرێ. وەک: «ب.ف».

ب- دەستەیەکی دی کە بە فرمان و ووشەی تریشەوە دەلکێن و بەزۆری دوو حاڵەت یا دوو رۆڵ دەگێرێ.

١- حاڵەتی بەرکاری «مفعول»

٢- حاڵەتی ئیزافە.

ئەم جۆرە راناوانە بریتین لە:

«م.ت.ش.مان. تان. شان.»

تێبینی:

١- ئەم جۆرە راناوە لکاوانە ناتوانن رۆڵی بکەری رستە ببینن.

٢- ئەگەر ئەو ناوەی بۆ راناوی لکاو ئیزافە دەکرێ، بە پیتی «ە» کۆتایی هاتبێ، دەبێ «ئەلفێک» بخرێتە کۆتایی ناوەکەوە و ئەمجا بۆ راناوەکە ئیزافە بکرێ. وەک: «ب.ف».

راناوی ئیشارەت:

راناوێکە کە ئیشارەت و ئاماژە بگەیەنێ و دوو پێکهاتی هەیە: وەک: «ب.ف».

١- این: بۆ ئیشارەتی نزیک بەکار دێ. ٢- آن: بۆ ئیشارەتی دور بەکار دێ. وەک: «ب.ف».

تێبینی:

١- لە کۆکردنەوەی «این و آن» دا ئەگەر مەرجەعی راناوەکە «ناقل بێ» دەکرێن بە «اینان، آنان» و ئەگەر «ناناقل» بێ دەکرێن بە «اینها و آنها»

٢- «این و آن» هەر گاڤێ لەگەڵ ناودا بەکار بێن دەبن بە «ناوی ئیشارەت» و هەرکاتێ جێی ناو بگرنەوە راناوی ئیشارەتیان پێ‌دەڵێن. وەک: «ب.ف».

٣- هەرکاتێ پیتی «با» ی ئیزافە بخرێتە پێش «این، آن» پیتی «دال» دەکەوێتە نێوانیان وەک: «ب.ف».

٤- «همین و همان» ش بەشێکن لە راناوی ئیشارەت.

٥- لە هەندێ ووشەدا لەبری «این»، «م» بەکار دێن کە لە کۆنا باو بوە و وەکو ناوی ئیشارەت بەکار هاتوە، بەلام ئێستا بەکار ناهێنرێ. وەک: «ب.ف».

راناوی هاوبەش:

ئەوەیە کە لە نێوان یەکەم و دووەم و سێیەم کەسی تاک و کۆدا هاوبەش بێ و هەمیشە بەشێوەی تاک بەکار دێت و بریتیە لە: «خود، خویش، خویشتن». وەک: «ب.ف».

ناو

ناو، ووشەیەکە کە بۆ ناونانی مرۆڤ یا گیانلەبەر یا شتێک بەکار دێت. وەک: «ب.ف».

ناویش، چەند جۆرێکی جیاوازی هەیە:

١- ناوی گشتی: ئەوەیە کە بۆ خەڵکانی هاورەگەز یا شتی هاوجۆر بەکار دێت و لەبەر ئەمە ناوی رەگەزیشی پێ دەگوترێ. وەک: «ب.ف».

٢- ناوی تایبەتی: ئەوەیە کە بۆ ناوی کەس یا گیانلەبەر یا شتێکی دیاریکراوو تایبەت بەکار دێت و ناوی عەلەمیشی پێ دەڵێن. وەک: «ب.ف».

٣- ناوی زات: ئەوەیە کە بونی بە بونی شتێکی دیەوە بەند نەبێ. وەک: «ب.ف».

٤- ناوی مەعنەوی: ئەوەیە کە بونی بە بونی شتێکی دیەوە بەسترابێ. وەک: «ب.ف».

٥- ناوی سادە: ئەوەیە کە لە یەک ووشەی واتاداری سەربەخۆ پێک هاتبێ. وەک: «ب.ف».

٦- ناوی لێکدراو: ئەوەیە کە لە ووشەیەک زیاتر پێک هاتبێ. وەک: «ب.ف».

٧- ناوی ناسراو: ووشەیەکە کە لەلای گوهدار تەواو ئاشکرا و ناسراو بێ. وەک: «ب.ف».

تێبینی:

ناوی تایبەت. ئەو ناوانەی بە «این و آن» تەواو دەکرێن، مەرجەعی راناوی کەسی. بانگ کراو.. هەموو ناوی ناسراون. زۆربەی ئەو ناوانەی کە نیشانەی ئەشوناسیان پێوە نەبێ، بەناوی ناسراو دێنە ژماردن.

٨- ناوی نەناسراو: ئەوەیە کە لای گوهدار «مخاطب» دیارو ناسراو نەبێ. ئەم ناوە چەند نیشانەیەکی هەیە، وەک: «یک و یکی» لەسەرەتای ووشەوەو «ی» لە کۆتایی ووشەوە. وەک: «ب.ف».

٩- ناوی بچوک کراوە:

ئەوەیە کە دەلالەت لە بچوکی بکات و چەند نیشانەیەکی هەیە کە بریتین لە: «ب.ف».

شایانی باسە کە پیتی «ک» بۆ سێ مەبەست بەکار دێت. وەک: «ب.ف».

١٠- ناوی تاک: ئەوەیە کە بۆ یەک مرۆڤ یا یەک گیانلەبەر یان یەک شت بەکار بێت. وەک: «ب.ف».

بەلآم ئەگەر ناوێک دەلالەت لە یک مرۆڤ یا گیانلەبەر یا شت بکات پێی دەگوترێ کۆ.

١١- ناوی کــــۆ: ئەوەیە کــە لە روالەتدا تاک و لە واتادا کــۆیێ. وەک: «ب.ف».

١٢- نــاوی چــاوگ: ووشـەیەکە بەبێ نیشـانەی «تن و دن»ی چاوگ، مانای چاوگ بگەیەنێ. دەبێ ئاگات لەو خالە بێ کە ناوی چاوگ قیاسی نیە و ناتوانێ لە هەموو چاوگەکان، ناوی چاوگ دروست بکەی.

ناوی چاوگ چەند نیشانەیەکی هەیە کە دیارترینیان بریتێن لە:

١- ش. وەک: «ب.ف».

٢- ی. وەک: «ب.ف».

٣- ه.وەک: «ب.ف».

٤- ار. وەک: «ب.ف».

١٣- ناوی ئامێر: ئەوەیە کە دەلالەت لە ئامێری کار بکات. ناوی ئامێر و چۆنیــەتی دروســتکردنی لە زمـانی فـارسی دا دســتوری تایبـەتی نیـە. وەک: «ب.ف».

ناوی ئامێر، سێ جۆرە:

١- جامد: ئەوەیە کە لە رەگی فرمانەوە وەرنەگیرابێ. وەک: «ب.ف».

٢- مشتق: ئەوەیە کە لە رەگی فرمانەوە وەرگیرابێ. وەک: «ب.ف».

٣- لێکدراو: ناوی گـشـتی+رەگی مـضــارع= ناوی ئامـێری لێکدراو. وەک: «ب.ف».

دەستوری کۆکردنەوەی ناو

لە زمانی فارسیدا دوو جۆرە نیشـانەی کۆ هەیە «آن، ها».

١- گیانداران بە «ان» کۆ دەکرێنەوە. وەک: «ب.ف».

٢- بێ گیانان بە «ها» کۆ دەکرێنەوە. وەک: «ب.ف».

٣- هەندێ ئەندامی لەشــیش هەندێ جــار بە «ان» کــۆ دەکــرێنەوە. وەک: «ب.ف».

٤- ووشــەیەک کــە بە «ا» یان «و» کــۆتایی بێت، لە حــالەتی بە کـۆکـردنیـاندا بە «ان» پیـتی «ی» دەخـرێتـە پێش نیـشـانەی کـۆیەکـە. وەک: «ب.ف».

هەندێ ووشە هەن لەم دەستورە بەدەرن. وەک: «ب.ف».

٥- آ: هەندێ ناوەڵناوو ناوی گیانداران کە بە «ە»ی نەدرکاو کۆتاییان دێت، ئەگەر بمانەوێ بە «ان» بیانکەین بە کۆ، «ە» کە دەگۆڕێ بە «گ» و ئەوجا «ان» ی بۆ زیاد دەکەین. وەک: «ب.ف».
ب: ئەو وشانەی کە کۆتاییەکەیان «ە» ی نەدرکاوە، هەر گاڤێ بە «ها» بکرێن بە کۆ، دەبێ «ە» نەدرکاوەکەش بێتە نووسین. وەک: «ب.ف».

*

ناوەڵناوو بەشەکانی

ناوەڵناو: ووشەیەکە وەسفی ناوێک بکات و چۆنیەتی حاڵەتی ناوەکە نیشان بدات. وەک: «ب.ف».

کە ناوەڵناوێک دەدرێتە پاڵ ناوێک، ناوەکە، وەسف کراوی پێ دەڵێن. وەک: «ب.ف».

هەندێ ناوەڵناو لەگەڵ ناودا هاوبەشە، واتە هەندێ جار وەک ناوو هەندێ جار وەک ناوەڵناو بەکار دەبرێ. وەک: «ب.ف».

تێبینی:

١- بەشێوەیەکی گشتی ناوەڵناو لە دوای ناوی وەسف کراوەوە دێت. ووەک: «ب.ف». بەڵام هەندێ جار ناوەڵناو لە پێش وەسف کراوەوەش دێت. وەک: «ب.ف».

٢- ناوەڵناو لەروی تاک و کۆوە، وەکو وەسف کراوەکە، نابێ. وەک: «ب.ف».

٣- ئەگەر وەسف کراوێک چەند ناوەڵناوێکی بە دوادا بێ، لەم حاڵەتەدا بە زۆری لە شێوەی ئیزافەدا دادەڕێژێ و یا دەبێ نیشانەی «ـ» ژێر بخرێتە کۆتایی هەر ناوەڵناوێک یا دەبێ بە یارمەتی ئامرازی پەیوەندی «و» ناوەڵناوەکان بە دوی یەک دابێن. وەک: «ب.ف».

٤- بە شێوەیەکی گشتی «ژێر» دەکەوێتە نێوان ناوەڵناوو ناوی وەسف کراوەوە. وەک: «ب.ف».

بەڵام ئەگەر وەسف کراو بە پیتی «ا» یا «و» کۆتایی بێ، ئەوا لەم حاڵەتەدا «ی» دەخرێتە کۆتایی وەسف کراوەکە، ئەوجا ناوەڵناوەکە دێت. وەک: «ب.ف».

٥- لەوەیە هەندێ جار فرمانی کۆمەک بکەوێتە نێوان ناوەڵناوو ناوی وەسف کراوەوە. وەک: «ب.ف».

٦- هەندێ جار «ی» ئامرازی نەشوناس، لەگەڵ ئاوەڵناوو وەسف کراودا دێت و ئەم «ی»یە هەندێ جار لە دوای ئاوەڵناوەکەوە دێ و هەندێ جار لە دوای ناوە تەواوکراوە کە وە «موصوف» دێت. وەک: «ب.ف».

ئاوەڵناو دەبێ بە چەند بەشێکەوە کە باوترینیان بریتین لە:

١- ئاوەڵناوی سادە: ئەوەیە کە بە شێوەیەکی موتڵەق حاڵەتی ناوە تەواو کراوەکەی «موصوف» خۆی دەردەخات. وەک: «ب.ف».

٢- ئاوەڵناوی جامد: ئەوەیە کە لە رەگی فرمانەوە وەرنەگیرابێ. وەک: «ب.ف».

٣- ئاوەڵناوی مشتق: ئەوەیە کە لە رەگی فرمانەوە وەرگیرابێ. وەک: «ب.ف».

٤- ئاوەڵناوی بکەر: ئەوەیە کە دەلالەت لە ئەنجام دەری کار دەکا و نیشانەکانی بریتی‌یە لە:

آ- ندە: ریشەی رانەبوردو+ ندە = ئاوەڵناوی بکەر.

ب- ان: ریشەی رانەبوردو+ ان = ئاوەڵناوی بکەر.

ج- ا: ریشەی رانەبوردو+ ا = ئاوەڵناوی بکەر.

د- ار: ریشەی رانەبوردو+ ار = ئاوەڵناوی بکەر.

ریشەی رابوردو+ ار = ئاوەڵناوی بکەر.

هـ- گار: ریشەی رانەبوردو+ گار = ئاوەڵناوی بکەر.

ریشەی رابوردو+ گار = ئاوەڵناوی بکەر.

و- کار: هەندێ ناو+ کار = ئاوەڵناوی بکەر.

ز- گر: هەندێ ناو+ گر = ئاوەڵناوی بکەر. وەک: «ب.ف».

تێبینی:

١- هەندێ پاشگر هەن ئاوەڵناوی بکەر دروست دەکەن. وەک: «ب.ف».

٢- کاتێ ناو یا ئاوەڵناوێکی دی لەسەرەتای ئەو ئاوەڵناوە بکەرانەوە کە بە «ندە» دروست بوون، بێت، نیشانەی «ندە»کە لا دەبرێ. وەک: «ب.ف».

هەڵبەت لە هەندێ ووشەدا ئەم گۆڕانە روو نادات وەک: «ب.ف».

٣- زۆربەی ئاوەڵناوە بکەرەکان موشتەقن، واتە لە رەگی رانەبوردوو یان رەگی فرمانی رابوردوو پاشگر دروست دەبن.

*

٥- ناوەڵناوی کراو:

دەلالەت لە کەسێک یان شتێک دەکات کە کارێکی بەسەرداهێنرابێ و نیشانەکەی بریتی‌یە لە «ە». وەک:«ب.ف».

هەندێ جاریش ووشەی «شدە»ی بۆ زیاد دەکرێ. وەک:«ب.ف».

چۆنێتی دروستکردنی:

رەگی رابوردوی تێپەڕ +ە= ناوەڵناوی کراو.

رەگی رابوردوی هەندێ فرمانی تێپەڕ +ار= ناوەڵناوی کراو. وەک:«ب.ف».

تێبینی:

١- ناوەڵناوی کراو لە فرمانی تێپەڕ دروست دەکرێن. ئەگەر لە فرمانی تێنەپەڕەوە دروست بکرێن، واتای ناوەڵناوی بکەر دەگەیەنن. وەک:«ب.ف».

٢- لە ناوەڵناوی کراوی لێکدراودا هەندێ جار «ە» دەکەوێ. وەک:«ب.ف».

٦- ناوەڵناوی نسبی:

هەر ناوەڵناوێک، ناوە تەواوکراوەکەی «موصوف» خۆی بداتە پاڵ شوێنێ، یا کەسێک یا شتێک، ناوەڵناوی نسبی پێ دەڵێن. نیشانەکانی ناوەڵناوی نسبی بریتین لە: «ب.ف».

٧- ناوەڵناوی بەراورد:

أ- ناوەڵناوی بالاتر: ئەوەیە کە بالاتری مەوسوفێک بەسەر مەوسوفە هاوجۆرەکانی خۆیدا، نیشان دەدات و نیشانەکەی «تر»ە. «ب.ف»

ب- ناوەڵناوی بالاترین: ئەوەیە کە بالاتری مەوسوفێک بەسەر سەرلەبەری مەوسوفە هاوجۆرەکانی خۆیدا نیشان دەدات و نیشانەکەشی «ترین»ە. وەک:«ب.ف».

*

ناوەڵفرمان و بەشەکانی

ناوەڵفرمان ووشەیەکە، چۆنێتی و کات و شوێنی روودانی فرمانێک. یا ناوەڵناوێک یا هەر ووشەیەکی دی دەردەبڕێ، ناوەڵفرمان چەند جۆرێکی هەس کە گرنگترینیان بریتین لە:

١- ناوەڵفرمانی کات: ئەوەیە کە کاتی روودانی فرمانی بگەیەنێ.

وەک: «ب.ف».
٢- ناوەڵفرمانی شوێن: ئەوەیە کە شوێنی روودانی فرمان دەربخات. وەک: «ب.ف».
٣- ناوەڵفرمانی ئەندازە: ئەوەیە کە ئەندازەی فرمان بگەیەنێ. وەک: «ب.ف».
٤- ناوەڵفرمانی نەفی: ئەوەیە کە نەفی بگەیەنێ. وەک: «ب.ف».
٥- ناوەڵفرمانی تەکید: ئەوەیە کە فرمان دووپات بکاتەوە. وەک: «ب.ف بروانە فارسییەکە».
٦- ناوەڵفرمانی تەرتیب: ئەوەیە کە تەرتیبی فرمان بگەیەنێ. وەک: «ب.ف».
٧- ناوەڵفرمانی گومان: ئەوەیە کە گومان و دوو دڵی بگەیەنێ. وەک: «ب.ف».
٨- ناوەڵفرمانی وەک یەک: ئەوەیە کە وەک یەکی دەربخات. وەک: «ب.ف».
٩- ناوەڵفرمانی پرس: ئەوەیە کە دەربارەی روودانی فرمان پرسیار بکات. وەک: «ب.ف».
١٠- ناوەڵفرمانی استثناء: وەک: «ب.ف».
١١- ناوەڵفرمانی خۆزیا و حەز: ئەوەیە کە خۆزیای بە ئەنجام گەیشتنی فرمان دەربڕێ. وەک: «ب.ف».
١٢- ناوەڵفرمانی چۆنی: ئەوەیە کە حاڵەتی فرمان یا بەرکار لە کاتی روودانی فرمانەکەدا بگەیەنێ. وەک: «ب.ف».
١٣- ناوەڵفرمانی سوێند: هەر سوێندێک دەگرێتەوە. وەک: «ب.ف».
١٤- ناوەڵفرمانی مەرج، وەک: «ب.ف».

تێبینی:

١- ئەگەر پاشگری «انە» بخرێتە پاش ناو یا ناوەڵناوەوە بەزۆری دەبێ بە ناوەڵفرمانی چۆنی. وەک: «ب.ف».
٢- هەندێ ناوەڵفرمان هەن، دەکرێت لەچەمک و مانای رستەوە پەی پێ ببرێ. وەک: «ب.ف».
١٥- ناوەڵفرمانی شادی و داخ: ئەوەیە کە شادی یا داخی قسەکەر دەربارەی بابەتی رستە و بە ئەنجام گەیشتنی فرمان نیشان دەدات. وەک: «ب.ف».

١٦- ناوەڵفرمانی دووبارە: ئەوەیە کە دووبارە بوونەوەی کارێک یا حاڵەتێک نیشان دەدات. وەک:«ب.ف».

*

پێشگر و پاشگر

پێشگر و پاشگر، پیت و ووشەگە لێکن کە لەپێش یا پاش هەندێ ووشەوە دێن و مانای نوێ دروست دەکەن.

١- پێشگرەکان: پیت و ووشەگەلێکن کە بە پێش ووشەی دییەوە دەلکێن و مانای تازە بە دەستەوە دەدەن، ئێستا دێینە سەر هەندێ لە پێشگرە باوەکان. «ب.ف».

٢- پاشگرەکان: ئەو پیت و ووشانەن کە بەدوای ووشەی دییەوە دەلکێن و مانای تازە بە دەستەوە دەدەن. ئەمەش هەندێ لە پاشگرە باوەکانە: «ب. ف».

٣- ناوگر: باوترین ناوگر «الف»ە کە دەکەوێتە نێوان دووبەشی ووشەوە. وەک:«ب.ف».

*

دەنگەکان

ئەو ووشانەن کە حاڵەتی دەرونی قسەکەر دەردەبڕن و چونکە چەمکی رستەش دەگرنە خۆ، نیمچە رستەشیان پێ دەڵێن. دەنگەکان زۆر و جۆراوجۆرن و باوترینیان بریتین لە:

١- لەمەڕ ئەفسوس ئازار، وەک:«ب.ف».

٢- لەمەڕ ئاگادارکردنەوە، وەک:«ب.ف».

٣- لەمەڕ بانگکردن، وەک:«ب.ف».

٤- لەمەڕ سەرسوڕمان، وەک:«ب.ف».

٥- لەمەڕ ستایش و ئافەرین، وەک:«ب.ف».

٦- لەمەڕ خۆزی و هێڤی، وەک:«ب.ف».

*

پیتەکان

پیت، هەندێ ووشەن کە بە زۆری لە ووشەی دی کورتترن و چ مانایەکی سەربەخۆیان نیە، پیت زۆرن کە باوترینیان بریتین لە:

١- پیتی پەیوەند: ئەوەیە کە دوو ووشە یا دوو رستە پێکەوە گرێ دەدا. پیتی پەیوەند دوو جۆرە:

أ- ساده. وەک:«ب.ف».
ب- لێکدراو. وەک:«ب.ف».
تێبینی: پیتی «اگر، گر، ار، تا» لەگەڵ رستەی مەرجیدا بەکار دەهێنرێ، بەڵام لە ریزی پیتی پەیوەند دادەنرێن.

*

٢- پیتی لێکدەر «ئیزافە»
ووشەیەکە کە لە پێش ناو،یا راناو یا دەستەوڵژەیەکەوە دێ و دەیکا بە تەواوکەری «متمم» فرمان و لە رووی بونیادەوە دوو جۆرە:
أ- پیتی سادەی ئیزافە. وەک:«ب.ف».
تێبینی: هەر یەکێک لەم پیتانە بۆ مەبەستێکی تایبەتی بەکار دێ و هەندێکیان مانای جۆراوجۆریان هەیە. وەک:«ب.ف».
ب- پیتی لێکدراوی ئیزافە: وەک:«ب.ف».
تێبینی:
١- تا ــ ئەگەر دەلالەت لە کۆتایی کات یا شوێن بکات، پیتی ئیزافەیە، ئەگەر دوو ووشە پێکەوە گرێ بدات پیتی پەیوەندە. وەک:«ب.ف».
٢-را: ئەگەر مانای «از، به، برای» بگەیەنێ پیتی ئیزافەیە. وەک:«ب.ف».
٣- چۆن: ئەگەر مانای «وەک» بگەیەنێ، پیتی ئیزافەیە وەک:«ب.ف».
بەڵام ئەگەر مانای پێکەوە گرێ دانی دوو ووشە بگەیەنێ، ئەوا پیتی پەیوەندە. وەک:«ب.ف».
٣- پیتی نیشانە:
ئەوەیە کە بۆ دەست نیشان کردنی پایەی ووشە لە نێو پێکهاتی رستەدا بەکار دەهێنرێ. وەک:«ب.ف».
را: ئەگەر لەگەڵ بەرکاری رستەدا بێ، نیشانەی بەرکارە. وەک:«ب.ف».
تێبینی:
١- هەندێ جار بەرکار لەگەڵ «را» دا دێت. وەک:«ب.ف».
٢- هەندێ جار بەرکار بەبێ نیشانە دێ. وەک:«ب.ف».
٣- هەندێ جار بەرکار لەگەڵ «ی» دێت. وەک:«ب.ف».

٤- هەندێ جار بەرکار لەگەڵ «ی» و «را» دا دێ. وەک:«ب.ف».

*

جیاواز ئیزافە و سیفەت

١- سیفەت و مەوسوف لە خانەی یەک ناودان، واتە سیفەت لەناو مەوسوفەکەدایە، لە دەرێی مەوسوفەکەدا بونی نیە. وەک:«ب.ف».

موزاف و موزاف ئیلەیهی: دوو شتی تەواو لەیەکتر جیاوازن وەک:«ب.ف».

٢- لە ئیزافەدا ووشەی دووەم «موزاف ئیلەیهی» هەمیشە یا ناو یا راناو یا ناوەڵناوێکی جێگری ناو دەبێ. وەک:«ب.ف».

٣- دەتوانرێ ووشەی «بسیار، سخت» لە پێش سیفەت دا بەکار بهێنرێ و ووشەی «تر» لە دوایەوە بەکار بهێنرێ وەک:«ب.ف». بەڵام ئەم کارە لەگەڵ ئیزافەدا بە هیچ جۆرێ نایەتەکردن. وەک:«ب.ف».

٤- لە کۆتایی دەستەواژەی وەسفیدا، دەتوانرێ یەکێک لە فرمانە یاریدەدەرەکانی «است، بود، شد» بەکار بهێنرێ وەک:«ب.ف».

بەڵام ئەم کارە لەگەڵ دەستەواژەی ئیزافی دا ناگونجێ.

٥ - موزاف ئیلەیهی چونکە ناوە، نیشانەی کۆ وەردەگرێ، بەڵام سیفەت وەری ناگرێ. وەک:«ب.ف».

*

ژمارە - ژمێردراو

ژمارە: ووشەیەکە کە بۆ ژماردنی کەس یا گیانلەبەر یا شت بەکار دێ. وەک:«ب.ف».

ژمێردراو: ئەوەیە کە بەهۆی ژمارەوە، ژمارەکەی بەیان دەکرێ.

ژمارە چوار جۆری هەیە:

١- ژمارەی بنجی «اصلی» بریتیە لە «٢٠» ووشە: ١، ٢، ٣، ٤، ٥، ٦، ٧، ٨، ٩، ١٠، ٢٠، ٣٠، ٤٠، ٥٠، ٦٠، ٧٠، ٨٠، ٩٠، ١٠٠، ١٠٠٠.

ژمارەکانی تری وەک: ١١، ١٢، ١٣.. سەدهەزار. لە لێکدانی ژمارە بنجیەکانەوە بەدەست هاتوون.

تێبنی:

١- ژمێردراوی، ژمارەی بنجی هەمیشە لە دوای ژمارەکەوە دێ و هەمیشە تاکە. وەک:«ب.ف».

٢- ووشەی «چند، چندان، چندی و چندین» ژمارەی نادیار نیشان دەدەن. وەک: «ب.ف».

*

٢- ژمارەی تەرتیبی « وەسفی»

ئەوەیە کە تەرتیبی ژمێردراو پیشان بدات. وەک: «ب.ف».

تێبینی: ژمارەی تەرتیبی، هەر ژمارەی بنجی‌یە کە دوا پیتی بۆری «ــــــُـ» خراوەتە سەرو دوای ئەوە پیتی «م»ی بۆ زیاد کراوە. وەک: «ب.ف».

* ژمارەی تەرتیبی هەم لە دوای ژمێردراوەوە و هەم لە دوای ژمێردراوەوە دێت. وەک: «ب.ف».

* لە کۆتایی ژمارەی «سی» یەوە ووشەی «ام» بەکار دەهێنرێ. وەک: «ب.ف».

٣- ژمارەی کەسی: ئەوەیە کە بەشێک لەژمارەی تەواو پیشان بدات. وەک: « ب. ف»

ئەمڕۆ ژمارەی کەسیر لە شێوەی ژمارەی تەرتیبی شدا بەکار دەهێنن. وەک: «ب.ف»

٤- ژمارەی تەوزیعی: ئەوەیە کە ژمێردراوەکەی خۆی بکات بە بەشی یەکسانەوە وەک: «ب.ف».

هەندێ جار پاشگری «گان» دەخرێتە سەر ژمارەی «بنجی» و دەبێ بە ژمارەی تەوزیعی. وەک: «ب.ف».

تێبینی:

١- هەندێ جار ووشە «اند» بەرچاو دەکەوێ، ئەم ووشەیە بە مانای لە (٣-٩) بەکار هاتووە. وەک: «ب.ف».

٢- هەرگاتێ دوو ژمارە یا چەند ژمارەیەک دەربارەی دوو دلی و زارایی بەکار بێت، هەمیشە ژمارە بچوکەکە پێش دەخرێ. وەک: «ب.ف».

٣- بۆ پیشان دانی ژمێردراوو جیاکردنەوەیان، هەندێ زاراوەی تایبەتی لە بەکارهێناندا جێ گیربوون کە ئەمە هەندێ نموونەی ئەو زاراوانەن:

* بۆ مرۆڤ: تن، نفر، بەکار دێت. وەک: «ب.ف».
* بۆ چوارپێ «راس وسر» بەکار دێت. وەک: «ب.ف».

* بۆ شمشێر و کێرد و تفەنگ « قبضە» بەکار دێت. وەک: «ب.ف».
* بۆ تۆپ و تانک « عرادە» بەکار دێت. وەک: «ب.ف».
* بۆ کەشتی و فڕۆکە. «فروند» بەکار دێت. وەک: «ب.ف».
* بۆ ئەنگوستیلە وبیر «حلقە» بەکار دێت. وەک: «ب.ف».
* بۆ دەست کێش وگۆرەوی «زوج، جفت» بەکار دێت وەک: «ب.ف».
* بۆ ئوتۆمبێل وعارەبانە و تەلەفۆن، سەعات و شتی ئوتوماتیکی «دسگاە» بەکار دێت. وەک: «ب.ف».
* بۆ ئاپارتمان و تەلار و خانووبەرە « باب» بەکار دێت. وەک: «ب.ف».
* بۆ دۆشەک و لێفە و فەرش « تختە» بەکار دێت. وەک: «ب.ف».
* بۆ کتێب «جلد» بەکار دێت. وەک: «ب.ف».
* بۆ زەوی «قطعە» بەکار دێت. وەک: «ب.ف».
* بۆ قوماش «قوارە» بەکار دێت. وەک: «ب.ف».
* کۆکردنەوە «ها» وەک «ب.ف».
* لێ دەرهێنان «منها». وەک: «ب.ف».
* لێدەرهێنان «از». وەک: «ب.ف».
* کەرەت «تا». وەک: «ب.ف».
* دابەش کردن «تقسیم بر». وەک: «ب.ف».

ماخذ

کتابها و مجلەهایی کە در نوشتن این اثر از آنها استفادە شدەاست:
١- عمید، حسن. فرهنگ عمید. تهران ١٣٦٢
٢- مشکور، دکتر محمد جواد . تهران ١٣٤٦ دستورنامە
٣- برناک، علي. دستور زبان فارسی و راهنمای تجزیە و ترکیب ١٣٤٦
٤- الزهتابی، د. محمد تقی « قواعد اللغە الفارسیة، النجف الاشرف، محفوظ. د. حسین علي و ادابها .١٩٧٣
٥- عابر پیادە ، مجموعە داستان . ترجمە سلیمان محسن. تهران ١٣٦٨ .
٦- کیهان بچەها. سال سی وششم . دورە جدید، شمارە ٦٢٣
٧- دستور زبان فارسی، ٥٠ مثال تجزیە و ترکیب. مولوی، عباسعلی.

چاپ پانزدهم ۱۳۷۰ چاپخانه اتحاد.
۸- دراسات في اللغة و الشعر و النثر الفارسي، الجزء الاول . ابو معلي د. محمد وصفي. مطبعة جامعة البصرة ۱۹۸۷
۹- برگزيده نظم و نثر فارسي. بكوشش: موتابچي. د. امين. دانشكده ادبيات بغداد. ۱۹۷۱م. مطبعة النعمان. النجف الاشرف.
۱۰ تيفوس و چند داستان ديگر. چخوف، آنتوان. ترجمه: ع - اشرافى چاپ سوم ، تهران ۱۳۵۵ .
۱۱- دستور زبان فارسى. چاپ سيزدهم ۱۳۷۲ ، انتشارات توس، چاپخانه حيدرى، خانلرى. د. پرويز ناتل.
۱۲- فارسى و دستور. سال سوم، دوره راهنمايى تحصيلى ۱۳۷۰
۱۳- فارسى و دستور سال دوم دوره، راهنمايى تحصيلى ۱۳۷۲
۱٤- قصه‌هاى بهرنگ. بهرنگى صمد....
۱۵- داستانهايى براى بچه‌ها. تولستوى، لئو. ترجمه: س. صارمى. چاپ اول ۱۳٦۸تهران.
۱٦- دستور زبان فارسى. ۱۳٦٤ شهبازى. د. على
۱۷- فارسى و دستور. سال اول دوره راهنمايى تحصيلى
۱۸- دستور زبان فارسى، پنج استاد «عبدالعظيم قريب، ملك الشعراء بهار، بديع الزمان فروزانفر، جلال همائى، رشيد ياسمى، چاپ اول ۱۳۷۱ ، چاپخانه: حيدر على».
۱۹- نگارش و دستور زبان فارسى . سال دوم. اموزش متوسطه عمومى. ادبيات و علوم انسانى. مؤلف: گرد فرامرزى د. على سلطانى.
۲۰ دەستور و فەرهەنگى زمانى كوردى - عەرەبى، فارسى. سجادى، علاالدين. چاپخانەى مەعارف- بەغدا ۱۹٦۲ .

حەمە کەریم عارف

* کەرکوکییە و لە ساڵی ١٩٥١ دا لە دایک بووە.
* لە ساڵی ١٩٧٥دا کۆلێژی ئەدەبیاتی بەغدای تەواو کردوە.
* لە ساڵی ١٩٧٧ وە بە بەردەوامی نووسین و بەرهەمی ئەدەبی بڵاودەکاتەوە.
* نۆ ساڵی هەرەتی لاوی، بێ وابە ستەگی حیزبی، لە پێشمەرگایەتیدا بەسەر بردووەو، وەکو بەشداریەکی مەیدانی و، ویژدانی لە خەباتی ڕەوای نەتەوەی کورد دا، شانازی پێوە دەکات و منەت بەسەر کەسدا ناکات، چونکە باوەڕی وایە کە ڕۆڵەی میللەتی مەزلوم مەحکومە بە پێشمەرگایەتی.
* جگە لە ناوی خۆی، بە تایبەتی لە گۆڤاری گزنگی نووسەرانی کەرکوک، نووسەری کوردستان، کەلتور، ڕۆژنامەی ئاڵای ئازادی تا ژمارە ٢٢٢ بە ناوی: گۆڤەند، زنار، سیهان، پاکزاد، محمدی حاجی، سەروان عەلی، دیدار هەمەوەندی، هێرا، ح.ع بەرهەمی بڵاو کردۆتەوە.
* لە هەشتاکانەوە تا ئێستا ڕاستەوخۆ سەرپەرشتی و سەرۆکایەتی لقی کەرکوکی یەکێتی نووسەرانی کوردی کردووە.
* زۆر بەرهەم و کتێبی چاپ و بڵاو کردۆتەوە، لێ زۆربەی هەرە زۆریان بە نوسخەی هێندە کەم بڵاوبوونەتەوە، لە نرخی نەبوودان..

تەنیا ئەوەندەیە لە فەوتان رزگاربوون و هیچی دی، هەندێک لە وانە:

١- تیرۆژ، کۆ چیرۆک.
٢- کۆچی سوور، چیرۆک.
٣- بەیداخ، چیرۆک.
٤- داوەتی کۆچەریان، کۆ چیرۆک.
٥- لەخۆ بێگانە بوون، کۆ چیرۆک.
٦- کوچ سرخ، کۆ چیرۆک بە فارسی.

وەرگێڕان:
٧- نینا، رۆمانی سابت رەحمان.
٨- ئامۆ، رۆمانی ئەلبێر کامۆ.
٩- رێبەر، رۆمانی مەهدی حسێن.
١٠- شکست، رۆمانی ئەلکساندەر فەیداف.
١١- هاومالەکان، رۆمانی ئەحمەد مەحمودی «بەرگی ١».
١٢- بێناسنامەکان، رۆمانی عەزیز نەسین.
١٣- قوربانی، رۆمانی هێرب میدو.
١٤- دوورە وولات، رۆمانی ع. قاسمۆف.
١٥- ئازادی یا مەرگ، رۆمانی کازانتراکیس.
١٦- هاومالەکان، ئەحمەد مەحمود «بەرگی ٢»
١٧- چیرۆکەکانی سەمەدی بیهرەنگی، بەرگی یەکەم.
١٨- چیرۆکەکانی سەمەدی بیهرەنگی، بەرگی دووەم.
١٩- ئامالجی ئەدەبیات، م. گۆرکی.
٢٠- دلێری خۆ ڕاگرتن، یاداشتنامەی ئەشرەفی دەهقانی.
٢١- مەسەلەی کورد لە عێراقدا، عەزیز شەریف.
٢٢- مێژوی ڕەگ و ڕەچەڵەکی کورد، ئیحسان نوری پاشا.
٢٣- خەباتی چەکداری هەم تاکتیکە هەم ستراتیژ، مەسعود ئەحمەد زادە.
٢٤- کورد، گەلی لەخشتە براوی غەدر لێ کراو، د.گوینتەر دێشنەر.
٢٥- لەمەهابادی خوێناویەوە بۆ کەنارێن ئاراس. نەجەف قولی پسیان.
٢٦- گوزارشتی موسیقا، د. فواد زەکەریا.
٢٧- دەرباری شیعرو شاعیر، رەزا بەراهەنی.
٢٨- ڤنست ڤان گوگ، شانۆنامە، پاول ئایزلەر.
٢٩- بەدوعا شاعیرەکان، شانۆنامە، جەلیل ئەلقەیسی.
٣٠- جولەکەکەدی مالتە، شانۆنامە، مالرو.
٣١- داد پەروەران، شانۆنامە، ئەلبێر کامۆ.

٣٢- بەد حاڵی بوون، شانۆنامە. ئەلبێر کامۆ.
٣٣- چاو بەچاو، شانۆنامە، گەوهەر موراد «غولام حوسێن ساعدی».
٣٤- ریچاردی سێیەم، شانۆنامە. شکسپێر.
٣٥-گەمەی پاشا و وەزیر، شانۆنامە، عەبدوڵلا ئەلبوصێری «لەهەشتاکانەوە لای کاک مەحمود زامدارە».
٣٦- کورد لەئەنسکلۆپیدیای ئیسلام دا.
٣٧- هونەر و ژیانی کۆمەڵایەتی. پلیخانۆف.
٣٨- پێکهاتەی بەدەنی و چارەنووسی ئافرەت. ئیڤلین رید.
٣٩- لێکدانەوەیەک لەمەر ناموی ئەلبێر کامۆ.
٤٠- منداڵە دارینە، چیرۆکێکی درێژە بۆ منداڵان.
٤١- فاشیزم چی یە، کۆ چیرۆک بۆ منداڵان، یەڵماز گونەی.
٤٢- شوانە بچکۆلەکە، چیرۆکێکی درێژی چینی یە بومنداڵان.
٤٣- دوژمنان، دوو کۆ چیرۆکی چیخۆف.
٤٤-ئەفسانەێن گریکی و رۆمانی.
٤٥- هەڵبژاردەی چیرۆکی فارسی(١) کۆ چیرۆک: لالە، گێژاو، جێ پێ، کورتە مێژووکی ژوورەکەم، کتێب.
٤٦- چوار چیرۆک و هەڵسەنگاندنیان: کامۆ، موپاسان، پیراندیللو، چیخۆف.
٤٧- چۆنیەتی فێربوونی زمانی فارسی، حەمەکەریم عارف.
٤٨- فەرهەنگی فارسی کوردی پیتی(ا-١)، حەمەکەریم عارف.
٤٩- نوسینێت پەراگەندە «کۆمەڵە نوسینێکی هەمەجۆرە»، حەمەکەریم عارف.
٥٠- چەندین چیرۆکی بێگانە.
٥١- چرنیشڤسکی، فەیلەسوف و زانای گەورەی میللەتی روس.
٥٢- چایکوفسکی، ژیان و بەرهەمی.
٥٣- صادقی هیدایەت، ژیان و بەرهەمی.
٥٤- خافروغ لە شیعر دەدوێ، ژیان و بەرهەمی.
٥٥- رێبازە هونەریەکانی جیهان.

٥٦- ئەدگارئالن پۆ، ژیان و بەرهەمی.
٥٧- یەلماز گونەی هونەرمەندی شۆڕشگێر، ژیان و بەرهەمی.
٥٨- ئەهلی دۆزەخ، جاک لەندەن، ژیانی بەرهەمی.
٥٩- ریالیزم و دژە ریالیزم لە ئەدەبیاتدا.
٦٠- کۆمەڵێک ئەفسانەی جیهانی.

* لەراپەڕینەوە تا ئەوو چالاکانە بەشداری بزاڤی ئەدەبی و رۆشنبیری کوردی دەکات و بەرهەمی هەمە جۆری نووسراو و وەرگێردراو بلاودەکاتەوە، بەتایبەتی لە رۆژنامەو گۆڤاری: برایەتی، خەبات ، رێگای کوردستان، پەیان، دەنگی میللەت، رامان، گولان، کاروان، مەتین، گازی، پەیڤ، سەنتەری برایەتی، رۆژنامەی یەکبوون.

* ئەو بەرهەمانە و زۆری دیکەی ئامادەن بۆ چاپ و هەرکەس وگروپ و لایەنێک تەماحی بلاوکردنەوەی هەبن ،ئامادەیە بەخۆڕایی پێشکەشیان بکات...